

اسلام از دیدگاه عقل

تألیف:

عبدالرؤوف ریگی شفا

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

عرض مؤلف	۳
نقدی مختصر بر نظریات حس‌گرایان (ماتریالیست‌ها)	۵
حس تنها راه شناخت حقایق نیست	۵
حس اشتباه می‌کند	۸
راههای شناخت حقایق	۹
علم نمی‌تواند پاسخ‌گوی تمام سؤالات بشر باشد	۱۰
فرضیات علم یقینی نیستند	۱۲
درک نکردن چیزی دلیل بر بطلان آن نیست	۱۳
هر چیزی عقلاً ممکن باشد و دلیل نقلی بر وقوع آن دلالت کند پذیرفتن وقوع آن لازم و واجب است	۱۵
فرق در میان بعید و محال	۱۷
وجود خدا	۱۸
خاموش شدن فطرت	۲۱
وجود خدا	۲۲
حدوث عالم و علم جدید	۲۴
ایرادات وارد شده بر پیدایش جهان	۲۶
نظم جهان دلیل بر وجود خدا	۲۹
اصل سببیت	۳۲

۳۳	اشکالات ماده‌پرست‌ها
۳۶	خدای مصنوعی عصر حاضر
۳۷	فرضیه تکامل (نشو و نما و ارتقاء)
۳۷	نقد فرضیه تکامل
۴۱	نبوت
۴۱	نیاز به پیامبر
۴۳	حقیقت نبوت
۴۴	یک اشتباه بزرگ
۴۷	معجزه
۴۷	حقیقت معجزه
۴۷	وقوع خوارق عادت
۴۹	شبهات منکرین معجزه
۴۹	شبهه اول
۵۱	دومین شبهه
۵۳	شبهه سوم
۵۴	خلاصه
۵۷	وجود فرشتگان
۶۱	معاد
۶۱	معاد از دیدگاه عقل
۶۳	سخنی در مورد جزئیات قیامت

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض مؤلف

الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى.

در این مقطع زمانی که یک گونه تشویش ذهنی و کشمکش روحی و عقیدتی دامنگیر مسلمانان شده، و تأثیر بسزائی در زندگی عملی مسلمانان نهاده است؛ بر علماء و دانشمندان اسلامی لازم است که جهت تردید اوهام ملحدین و ازاله شبهات از قلوب مسلمین برخیزند و برای حفاظت عقائد اسلامی از هیچ گونه کوششی دریغ نورزند؛ هر چند علماء و دانشمندان مسلمان در این زمینه خدمات ارزنده‌ای انجام داده‌اند اما چونکه اکثر تألیفات و نوشته‌هایشان عربی یا اردو بوده مردم ما نتوانسته‌اند از آنها بهره‌ای ببرند؛ لذا راقم بر آن شد که در این زمینه با استفاده از کتب علمای متقدمین و متأخرین چند صفحه‌ای برشته تحریر درآورد و بالاخره موفق شد خلاصه و چکیده‌ای از مباحث نوشته شده در این مورد را بصورت کتابی که در پیش رویتان قرار دارد در بیاورد و به مردم و ملت محبوب خود تقدیم نماید.

مؤلف، این کتاب را با بیان یک سری اصول و قواعد در مورد حواس و عقل، خبر و علوم تجربی و کاربردشان و... را که در حقیقت نقد و بررسی، تجزیه و تحلیلی بر آراء و نظریات حس‌گرایان است آغاز نموده؛ در این قسمت مؤلف با منطق و حربه‌های خود حس‌گرایان مطابق با اوضاع و احوال و افکار امروزی به زبان ساده‌ای که موردپسند جهان پیشرفته امروزی است آنها را وادار به اعتراف به حقایق اسلامی کرده و با همین روش افکار و نظریاتشان را باطل قلمداد کرده است؛ و بعد از آن به بحث در مورد اثبات و

حقیقت مبانی و اصول اسلام پرداخته و سعی کرده با روشی کاملاً علمی و عقلانی مبانی اسلام را به پایه تثبیت برساند.

اما چون این اولین کاوش علمی مؤلف است از خوانندگان استدعا می‌شود که در حین مطالعه اگر انتقاد و یا پیشنهادی به نظرشان رسید مؤلف را در جریان گذاشته تا در چاپهای بعدی مورد رسیدگی قرار گیرد.

در این قسمت جای دارد از همکاریهای ارزنده مولوی عبدالباسط و آقای محمد انور ریگی که در تصحیح و ویرایش فارسی نقش بسزائی داشته‌اند تشکر بعمل آید؛ نهایتاً از خداوند متعال می‌خواهم که این اثر را وسیله هدایت و راهنمایی منکران و ازاله شکوک و شبهات از قلب مؤمنان بگرداند و این کوشش ناچیز را از بنده بپذیرد. آمین.

عبدالرؤف ریگی

زاهدان - تابستان ۸۱

نقدی مختصر بر نظریات حس‌گرایان (ماتریالیست‌ها)

حس تنها راه شناخت حقایق نیست

حس‌گرایان می‌گویند: تنها راه شناخت حقایق حس است و هر آنچه غیر محسوس و نامرئی باشد؛ مجموعه‌ای از خیال و وهم است؛ فقط چیزی مورد قبول ماست که از راه حس وارد ذهن شده باشد.

ژان لاک معتقد است: «در عقل چیزی نیست، مگر آنچه قبلاً از راه حواس وارد شده باشد». طبق نظریه این گونه افراد، شناختن از ابتدا تا انتها با احساس کردن بوسیله حواس پنجگانه خلاصه می‌شود و قهراً دارای یک مرحله و یک درجه است: این گونه افراد قائلند که ما به چیزی ایمان نمی‌آوریم که حواس ما به آن دسترسی پیدا نکند؛ ولی باید گفت که واقعیت مادی خودشان، که در آن زندگی می‌کند، اینها را تکذیب می‌نماید و اینها را به خلاف ادعایشان معرفی می‌کنند. در اینجا ما به بعضی از چیزهایی که با حواس نمی‌توان آنها را درک کرد و تمام صاحبان بینش به وجود آنها اعتقاد دارند اشاره می‌کنیم.

الکتریسیته: هرگز نمی‌توانیم با نگاه کردن به دو رشته سیم که در یکی از آنها برق جریان دارد از جریان برق در آن یکی آگاه شویم. پس الکتریسیته چیزی است که وجود دارد و همه به وجود آن در یکی از آن دو رشته سیم قائلند با آنکه دیدگان همه از مشاهده آن قاصرند.

نیروی جاذبه: خود دانشمندان به نیروی جاذبه و قوانین آن کاملاً معتقدند در حالیکه آن را ندیده‌اند مثلاً، سنگی را اگر از بالا به پائین رها کنیم زمین آنرا به سوی خود می‌کشد این نیرویی که سنگ را می‌کشد «جاذبه» نام دارد در صورتیکه هیچ کس این نیرو را بصورت حسّی مشاهده نکرده است.

نیروی مغناطیس: آهن ربا فلزات را به سوی خود می‌کشد، و همه دانشمندان به نیروی مغناطیس کاملاً معتقدند، در صورتیکه آنرا مشاهده نکرده‌اند.

عقل و ادراک: همه به وجود عقل و ادراک کاملاً اعتقاد دارند در صورتیکه هیچ کس آن را ندیده است؛ و همچنین هر انسانی به دانستنی‌های خود آگاه است. ولی بینش و توانایی‌های علمی وی قابل رؤیت نیستند بلکه حقایقی هستند غیرمحسوس؛ با این همه واقعیاتی‌اند که دانشمندان بر وجودشان معترف‌اند.

حیات: همه به وجود حیات اعتقاد دارند ولی تاکنون کسی این واقعیت را در غالب جسم مشاهده نکرده است.

خلاصه اینکه چیزهایی هستند بس زیاد که از پرداختن بحث پیرامون آنها به علت طولانی شدن معذوریم مانند صداهای ناشنیدنی، ترسیم ذهنی، حب و بغض و تصمیم، اشعه نامرئی، الکترون و نوترون، امواج الکترومغناطیس و غیره که همه صاحبان بینش به وجود آنها کاملاً اعتقاد دارند در صورتیکه هیچ یک را مشاهده نکرده‌اند.

در اینجا برای اثبات بیشتر وجود موجودات غیرمحسوس و نامرئی قول دو دانشمند علوم تجربی را نقل می‌کنیم:

دانشمند بزرگ «سیل بولیس هامان» می‌نویسد:

«من غالباً از شاگردان خواسته بودم که فرمول شیمیایی یک اندیشه را بنویسند و طول آن را به سانتی‌متر و وزن آن را به گرم و رنگ آن و شکل و بزرگی و فشار و کشش درونی آن و میزان تأثیر و جهت و حرکت آن را به من بگویند؛ آنان هرگز نمی‌دانند اندیشه و فکر را با هیچ تعبیر فیزیکی یا معادله یا فرمول بیان کنند»^۱.

دانشمند دیگری می‌نویسد: «آیا می‌شود عاطفه و احساس درونی، مانند عشق و مهر و خشم و غضب و شادی و خوشی را وزن و اندازه‌گیری و زیر میکروسکوپ دید؟»^۱. این گونه مسایل بیانگر این‌اند که کافران به حقایق فراوانی از هستی ایمان دارند به علت اینکه آثار آنها را مشاهده می‌کنند اگر چه خود آن چیزها را نمی‌بینند، این عقل است که چنین حقایقی را محل مشاهده آن قرار می‌دهد نه حواسشان، اگر چه حواس در بعضی مواقع نقش بسزایی برای بکار انداختن توانایی‌های عقل دارد تا عقل بتواند حکمی صادر کند ولی تا زمانی که عقل نباشد حکمی صادر نمی‌گردد و شناختی حاصل نمی‌شود بلکه حقیقت این است که در موارد زیادی حواس، اشکال و تصوراتی را به ذهن انسان وارد می‌کند که درست نیستند و تنها به کمک عقل واقعیت آنها را درک می‌کنیم و به حقیقت آنها پی می‌بریم.

یکی از دانشمندان علوم تجربی می‌نویسد: «هرچه در بحر علم و دانش پیش رویم چهره درخشانتری از نظام هستی و زیبایی‌ها و طراوت‌های آن در برابر دیدگان ما مجسم می‌شود حس به تنهایی نمی‌تواند رهبری نماید؛ بلکه تنها ویژگی آن این است که می‌تواند ابزار و وسایل و موادی در اختیار فکر و ذهن ما قرار دهد؛ که اگر تحت رهبری دقیق عقل و ذهن قرار نگیرد، نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه گاهی گمراه‌کننده نیز هست»^۲.

بدین ترتیب نتیجه می‌گیریم که صحیح نیست چیزی را که نمی‌بینیم، مانند خدا فرشته، جن، شیطان و غیره را تنها به علت اینکه دیده نمی‌شود انکار کنیم زیرا ندیدن دلیل بر عدم وجود نیست و پی بردن به حقیقت وجود چیزی منحصر به چشم و سایر حواس ظاهری نیست راههای دیگری نیز برای شناخت حقایق داریم.

۱- سرچشمه هستی ص ۱۳۷.

۲- معمای هستی ص ۷۰.

حس اشتباه می‌کند

همانطور که گفتیم حس‌گرایان می‌گویند: ما در شناخت حقایق بایستی تنها به داده‌های بیواسطه حواس پنج‌گانه اکتفا کنیم و بیش از این نمی‌توانیم به معرفتی دست یابیم این گرایش را می‌توان منحط‌ترین گرایش فکری بشر دانست چرا که شناخت حس‌لرزانه‌ترین و بی‌اعتبارترین تکیه‌گاهها در شناخت بوده و بیش از هر معرفتی در معرض خطا و اشتباه است؛ زیرا حواس پیوسته خطا می‌کند مثلاً حس جسم را از دور کوچک می‌بیند و از خیلی نزدیک بزرگتر از آنچه که هست می‌بیند، و قطرات باران را که از آسمان فرود می‌آیند به شکل خط مشاهده می‌کند و همچنین سایر حواس مثلاً سردی و گرمی بوسیله حس لامسه دانسته می‌شوند و اگر چنانچه یک دست ما گرم و دست دیگر سرد باشد و هر دو را در آب نیم گرم فرو ببریم در آن واحد از یک طرف آب را سرد و از طرف دیگر آب را گرم احساس می‌کنیم.

و همچنین در روانشناسی تجربی اثبات می‌شود که گاه با وجود شرائط فیزیکی و فیزیولوژی لازم برای دیدن و شنیدن؛ این ادراکات تحقق نمی‌یابند شاید برای همه ما اتفاق افتاده باشد که گاهی با دوستی برخورد می‌کنیم ولی در اثر تمرکز ذهنی و غرق شدن در موضوعی او را نمی‌بینم یا صداهایی پرده گوشمان را مرتعش می‌کند ولی آنها را نمی‌شنویم و یا در حین یک حادثه آتش‌سوزی قسمت‌هایی از بدنمان مجروح می‌شود اما تا مدتی درد و سوزش آنها احساس نمی‌کنیم^۱.

خطاهای حس بسیار زیادند که در کتب علمی و فلسفی نوشته شده‌اند که بسیاری از دانشمندان معتقدند که انواع خطاهای حس بالغ بر هشتصد نوع می‌باشند.

اینگونه مسایل آشکارا بیانگر این‌اند که گاه‌گاهی حواس با کمبود عقل از مساعدت قاصر و اشتباهاتی را بجای حقایق به ما تحویل می‌دهد که نهایتاً متحمل ضررهای فراوانی می‌گردیم برای روشن شدن بیشتر بحث قول جان لاک انگلیسی (۱۶۲۲-۱۷۰۴م) را نقل

۱- درآمدی بر آموزش فلسفه تألیف محسن غروی‌ان.

می‌کنیم: آقای جان لاک دربارهٔ محسوسات می‌گوید: «منکر شدن بر موجودات محسوس چندان معقول نیست و البته یقین بر آنها هم مانند یقین بر معلومات وجدانی و معلومات تعقلی نیست و از نظر علمی و فلسفی می‌توان آنها را در زمرهٔ گمانها و پندارها به شمار آورد؛ ولی در امور زندگی دنیوی البته به حقیقت محسوسات یقین داشت»^۱. بنابراین، باید راههایی دیگر باشند تا بوسیلهٔ آنها به معرفت و شناختی دست یابیم.

راههای شناخت حقایق

برای شناخت حقایق ۳ راه وجود دارد:

- ۱- مشاهده: که با روشهای حسی قابل اثبات است.
- ۲- اخبار: عبارت است از خبر دادن شخصی که به راستی و درستی مشهور باشد (مانند چیزهایی که براساس اسناد و مدارک تاریخی ارائه می‌گردند).
- ۳- استدلال عقلی مانند ریاضیات منطق، فلسفه، الهیات و... که فقط با براهین عقلی و استنتاجات ذهنی قابل بررسی است. هر یکی از سه روش فوق در قلمرو مخصوص خود فرمانروایی می‌نماید و در خارج از محدوده‌اش کارایی ندارد، این مرزبندی در میان قلمرو روشها یک امر قراردادی نیست بلکه مقتضای طبیعت مسایل علوم است مثلاً فیلسوفی هر اندازه به مغز خود فشار آورد نمی‌تواند با تحلیلات عقلی و فلسفی کشف کند که اجسام از مولکولها و اتم تشکیل یافته‌اند، یا ترکیب چه عناصری موجب پیدایش مواد شیمیایی می‌شود و چه خواصی بر آنها مترتب می‌شود گفته‌اند شخصی به ظاهر پژوهشگر مدتها در تأمل و اندیشه فرو رفته بود که تعداد دندانهای اسب چند تا می‌تواند باشد عاقبت فردی نهیب زد که این از تفکر و اندیشه بر نمی‌آید دهان اسب را باز کن و دندانهایش را بشمار تحقیق این است؛ یا مسائل تاریخی را نمی‌توان در آزمایشگاه بوسیله تجزیه و ترکیب مواد و عناصر حل کرد

۱- به نقل از اصول فلسفه و روش رئالیسم.

چنانچه هیچ فیلسوف و دانشمندی نمی‌تواند با تحلیلات و استنتاجات ذهنی و فلسفی اثبات کند که «ناپلئون در چه سالی به روسیه حمله کرد و آیا در جنگ پیروز شد یا شکست خورد» روش تحقیق این گونه مسائل بررسی اسناد و مدارک و ارزیابی اعتبار آنهاست.

همینطور خدا و روح و فرشته و جن و مسائل دیگر از این قبیل را نمی‌توان در آزمایشگاه بوسیله تجزیه و ترکیب مواد و عناصر حل کرد زیرا اینها چیزهای محسوسی نیستند که مورد آزمایش قرار گیرند بلکه برای اثبات آنها راههای دیگری وجود دارد - و دانشمندان اجازه ندارند بنابراین که این سری مسائل را نمی‌توانند زیر دستگاههایشان مورد آزمایش قرار دهند انکار کنند زیرا که بسیاری از مسائل هستند که نمی‌توان آنها را مورد آزمایش قرار داد ولی وجود آنها نزد همه مسلم است. چنانچه با این بحث ثابت شد، والله الحمد.

علم نمی‌تواند پاسخ‌گوی تمام سؤالات بشر باشد

ماتریالیستها می‌گویند: ما هر چیزی را که بتوانیم مورد آزمایش قرار بدهیم وجودشان را می‌پذیریم و اما چیزهایی را که مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند، مانند خدا، فرشته، جن، بهشت و جهنم نمی‌پذیریم چنانکه یکی از ماتریالیستها چنین می‌نگارد «تمام نظریاتی که تجربه آنها را تأیید نمی‌کند قابل رد هستند زیرا تجربه مادر تمام علوم هست»^۱.

ولی باید گفت: کار علم از آن جهت که مبنایش بر آزمایشات، عملی است دارای مزایا و نارساییهایی است.

علم می‌تواند از یک موجود کوچک و جزئی هزاران اطلاعات به انسان بدهد و از یک برگ درخت دفتری از معرفت بسازد اما دایره علم محدود می‌باشد، حالا محدودیت آن تا چه حدی است؟

۱- لیناردو LEONARDO تاریخ فلسفه جدید از دکتر HEROLDHOFFDRING.

تا آزمایش یعنی تا آن حد پیش می‌رود که عملاً بتواند آن را تحت آزمایش درآورد؛ آیا می‌توان تمام جنبه‌های هستی را در بند آزمون درآورد و آنها را مورد آزمایش قرار داد؟

علم تا اندازه معینی پیش می‌رود بعد از آن به (نمی‌دانم) می‌رسد. بی‌شک برای هر انسانی این سؤال اساسی مطرح است که آیا زندگی او با مرگ پایان می‌یابد یا پس از مرگ هم حیاتی خواهد داشت روشن است هیچیک از علوم تجربی مانند فیزیک، شیمی، زمین‌شناسی و... از عهده این سوال بر نمی‌آیند و دانشمندان هر چند از مدرنترین وسایل فیزیکی برخوردار باشند باز هم نمی‌توانند به این که آیا جهان آغازی و فرجامی دارد یا از هر دو طرف بی‌نهایت است پاسخی ارائه دهند. زیرا بدهی است که این چیزها را نمی‌توان مورد آزمایش قرار داد پس بررسی این گونه مسائل بوسیله علم میسر نیست بلکه برای رسیدن به پاسخ این گونه سوالها باید از راه‌های دیگر استفاده کرد.

همچنین در زمینه علوم عملی مانند اخلاق و سیاست نیز یکسری مسائل اساسی و مهمی وجود دارد که حل آنها از توان علم خارج است مثلاً شناخت حقیقت خیر و شر، سعادت و شقاوت، کمال و نقص آدمی و بلکه تمام مسائلی که مربوط به امور غیر مادی هستند هرگز با ... تجربیات حسی حل نمی‌شوند و حتی نفی آنها هم بوسیله علم ساخته نیست مثلاً با کدام تجربه حسی و در کدام آزمایشگاه و بوسیله کدام ابزار علمی می‌توان فرشته، جن، روح و مجردات را کشف یا نبودن آنها را اثبات کرده علوم در همان موردی که مورد تجربه حسی قرار می‌گیرد می‌توان قضاوت کند اگر چه در همانجا نیز احتمال اشتباه (چنانکه قبلاً متذکر شدیم) وجود دارد بنابراین دانشمندان باید در مورد اموری که خارج از تجربه حسی هستند سکوت کند و بطور کلی از نفی و اثبات آنها خودداری ورزند. البته با این همه علوم تجربی می‌توانند اندک خدمتی بطور مستقیم یا غیرمستقیم در اثبات مقدمات دینی به ما بکنند.

عبدالحلیم محمود، در مورد علم سخن جالبی دارند که ما در این قسمت سخن ایشان را نقل می‌کنیم:

«مسائل کلی که باید اینجا روشن شود این است که در حقیقت شائبه تضاد و تعارض دین و علم یک شائبه دور از واقعیت است، زیرا خود علم و حامیان آن در کمال وضوح و صراحت دور از ابهام، اقرار و اعتراف می‌کنند که زیربنای تحقیق و آزمون آنها (ماده) یا بطور کلی محسوسات است و آنها در این مدار فقط بر تجربه، آزمون، دقت و بررسی و بطور کلی استقراء تکیه می‌کنند و استقراء هم چیزی جز بررسی دقیق جزئیات اشیاء محسوس یا اجرای آزمایش بر آن نیست، پس روش علوم تجربی روش شناخت کیفیت های (ماده) است و هر چیزی که از دایره ماده خارج شود از دایره علوم تجربی خارج است، بنابراین بطور کلی علم هیچگونه دخل و تصرفی نه در جهت تثبیت و اقرار و نه در جهت نفی و انکار در امور دین دارند و اگر کسی بگوید علوم تجربی فلان امور روحی را اثبات می‌کند همین گفته کافی است که اعتماد خود را نسبت به عالم بودن او سلب کنیم زیرا علم در مدار و چارچوب روح قدرت اثبات یا نفی چیزی را ندارد»^۱.

فرضیات علم یقینی نیستند

علت یقینی نبودن علومی که فقط مستند بر تجربه هستند این است که دانشمندان علوم تجربی برای اثبات فرضیاتشان هیچ دلیل و گواهی غیر از اینکه علوم جدید منطبق با عمل و دارای نتیجه درست هستند ندارند.

و نتیجه عملی دادن صحیح، دلیل بر صحت یک فرضیه و مطابقت آن با واقع نمی‌شود زیرا ممکن است یک فرضیه صددرصد اشتباه و غلط باشد ولی در عین حال بتوان از آن عملاً نتیجه درست گرفت، چنانکه طب قدیم که براساس طبایع چهارگانه (حرارت، برودت، رطوبت و یبوست) قضاوت می‌کرد بقول خود دانشمندان غلط بود ولی در عین

۱- علوم تجربی به نقل از دین در عصر علم ص ۲۹.

حال عملاً صدها هزار مریض را معالجه کرده است برای غیر یقینی بودن علوم تجربی دلیل دیگری می‌توان آورد و آن اینکه علوم تجربی بالاخره منتهی به محسوسات می‌باشند و حس هم چنانکه قبلاً ثابت کردیم اشتباه می‌کند. در مورد غیر یقینی بودن علوم تجربی یکی از دانشمندان به نام «یسین شاد» می‌گوید: «علوم فیزیکی و شیمیایی مانند ریاضیات محصل یقین نمی‌شوند زیرا مبدا آنها محسوسات است و حس هم خطا کار می‌باشد».

بنابراین، هیچ کس حق ندارد با استناد به علم مسئله‌ای از مسائل اسلام را مانند معجزه و فرشتگان را مورد شک یا تردید قرار دهد زیرا که علوم تجربی یقینی و قطعی نیستند در صورتیکه مسائل اسلام به حکم عقل و نقل قطعی و یقینی هستند و هر کسی که عقل سلیم و خرد سالم داشته باشد می‌داند که با دلیل ظنی و غیر یقینی نمی‌توان یک امر قطعی و یقینی را مورد شک و تردید قرار داد.

درک نکردن چیزی دلیل بر بطلان آن نیست

یکی از اشتباهات بزرگ حس‌گرایان انکار چیزی که در عقلشان نمی‌گنجد و با عقلشان نمی‌توانند حقیقت آن را درک کنند، است. آنها بعد از اینکه چیزی را درک نکردند بدون اینکه هیچ‌گونه دلیل داشته باشند آن را باطل قرار می‌دهند. ولی باید دانست بطلان یک چیز زمانی ثابت می‌شود که دلیل قطعی بر بطلان آن دلالت کند. تاکنون دانشمندان بسیاری چیزها را کشف نکرده‌اند چنانچه «بول کلارنس ابرسولد» متخصص فیزیک هسته‌ای، فیزیک حیاتی و خواص تشعشعات نوترون ایزوتوپ می‌نویسد: «من در سابق فکر می‌کردم علم امروزی همه چیز را کشف خواهد نمود ولی هر قدر بیشتر تحصیل کردم و همه چیز را از اتم گرفته تا کیهانشان، و از میکروب تا انسان از نظر گذراندم متوجه شدم که هنوز خیلی چیزها مجهول مانده است»^۱.

پس بنابر قول حس‌گرایان دانشمندان باید وجود خیلی چیزها را که تاکنون برایشان مجهول مانده انکار کنند و ظاهراً اینجا دو امر است که در میان آن دو تفاوت زیادی وجود دارد:

۱- درک نکردن چیزی ۲- درک کردن عدم چیزی

درک نکردن چیزی عبارتست از اینکه به علت ندیدن اسباب و کیفیات آن چیز ذهن ما وقوع آن را درک نکند و در صورت مشاهده آن تعجب نموده بگوئیم چطور ممکن است همچنین واقعه‌ای رخ بدهد!

ولی هیچگونه دلیل عقلی یا نقلی بر بطلان آن نداریم فقط بنابر بُعدی که دارد آن را محال پنداشته انکار می‌کنیم. و درک کردن عدم چیزی عبارتست از اینکه یک چیز را محال پنداشته انکار کنیم البته برای بطلان آن دلیل عقلی یا نقلی داریم. برای وضوح بیشتر این را در یک مثال بیان می‌کنیم:

مثلاً یک فرد صحرانشین که تا بحال هیچ یک از وسایل نقلیه جدید را ندیده و آخرین سیستم سواری که دیده کلاسکه‌ای است که توسط دو حیوان کشیده می‌شود اگر به این شخص صحرانشین بگویند: جدیداً وسیله‌ای برای سواری ساخته شده که بدون اینکه آن را حیوانی بکشد خودبخود حرکت می‌کند، آیا این سخن شما برایش حیرت‌انگیز نیست؟ آیا حاضر است حرف شما را بپذیرد؟ آیا شما را دیوانه نمی‌پندارد؟ آیا شما را تکذیب نمی‌کند؟

بله، ولی با این همه هیچ‌گونه دلیلی ندارد که وسیله بدون حیوان نمی‌تواند حرکت کند اما چونکه تا بحال همچنین چیزی مشاهده نکرده بدون کوچکترین وقفه‌ای انکار می‌کند این را می‌گویند درک نکردن چیزی.

و اگر شما از تهران به زاهدان با اتوبوس مسافرت بکنید هنگامیکه به زاهدان برسید؛ در ترمینال، یکی به شما بگوید: این اتوبوسی که از تهران به زاهدان آمده کل این مسافت را در یک ساعت طی کرده، آیا شما حاضر می‌شوید حرفش را بپذیرید؟

هرگز حاضر نمی‌شوید بخاطر اینکه خودتان از مسافران همین اتوبوس بوده‌اید و مشاهده خودتان و مشاهده دیگر مسافران این سخن را تکذیب می‌کند این را درک کردن عدم چیزی می‌نامند. پس انکار واقعات آخرت مانند گذشتن از پل صراط و به سخن درآمدن اعضاء و... را فقط بنابراین که در عقل ما نمی‌گنجد و عقل ما آنها را درک نمی‌کند جز نادانی و جهالت چیز دیگری نیست چونکه درک ما نسبت به امور آخرت مانند درک آن صحرائشین نسبت به ماشین و قطار و هواپیما می‌باشد^۱.

هر چیزی عقلاً ممکن باشد و دلیل نقلی بر وقوع آن دلالت کند پذیرفتن وقوع آن لازم و واجب است

هنگامی که ما یک چیز را به سوی چیز دیگر نسبت می‌دهیم یکی از کیفیت‌های سه‌گانه را خواهد داشت: یا اینکه این نسبت ضروری است؛ یعنی حتمی و اجتناب‌ناپذیر و غیرقابل تخلف است. و به عبارت دیگر، عقل ابا دارد که خلاف آن را قبول کند این را واجب می‌نامند مانند یک نصف دو است این امری است که آن را عقل ضروری و واجب می‌داند و خلاف آن را اشتباه می‌پندارد. و اگر این نسبت، نسبت امتناعی باشد یعنی عدمش حتمی و اجتناب‌ناپذیر و غیرقابل تخلف است. و به عبارت دیگر، عقل از قبولی آن ابا دارد این را ممتنع و محال می‌نامند؛ مانند یک برابر است با دو نفی و عدم این امر ضروری است بصورتی که این را عقل صریح البطلان می‌پندارد. و یا اینکه این نسبت به گونه‌ای است که می‌شود مثبت باشد و امکان دارد منفی باشد؛ یعنی هم قابل اثبات است و هم قابل نفی. و به عبارت دیگر، عقل نه از قبولی آن ابا دارد و نه از قبول خلافتش این را ممکن می‌نامند و برای تعیین یکی از دو متحمل نیاز مراجعه به دلیل نفی (خبر) داریم مانند اینکه شخصی بگوید مساحت تهران از مساحت اصفهان بیشتر است و بیشتر بودن مساحت چیزی است که عقل نه وقوع آن را ضروری می‌داند و نه نفی و عدم آن را بلکه

۱- با استفاده از کتاب الانتباهات المفیده فی حل الاشتباهات الجدیة تألیف علامه اشرف علی تهانوی رحمته.

این سخن هم احتمال صحت و هم احتمال غلط را دارد پس اگر صحت چنین امر ممکن از دلیل نقلی (خبر) ثابت شود پذیرفتن وقوع آن لازمی و ضروری است و اگر با دلیل نقلی (خبر) عدم صحت آن ثابت شود پذیرفتن عدم آن لازم و ضروری می‌باشد.^۱ امروز چونکه حس‌گرایان نقل و خیر را دلیل نمی‌دانند ما این را با یک مثال عرفی ثابت می‌کنیم، مثلاً کودکی به شما بگوید: عقربی وارد لباسهایتان شده فوراً از جای خود می‌پرید و جامه از تن بیرون می‌آورید و با دقت همه زوایای آن را جستجو می‌کنید تا عقرب را بیابید و یا مطمئن شوید در لباستان وجود ندارد آیا عقرب را دیده‌اید یا کسی به شما آن هم کودکی خبر داده و از راه نقل، یقین کرده‌اید که عقربی در لباسهایتان وجود دارد بله چونکه امکان دارد عقربی در لباس‌تان موجود و بر وجود این ممکن دلیل نقلی (خبر) موجود است بدون هیچ درنگی حرف یک کودک را هم می‌پذیریم.

آیا ما به وجود مکه و مدینه و دیگر شهرهای جهان یقین نداریم؟ بله، چونکه همه اینها از ممکناتند و از طریق اخبار متواتر هم ثابت شده‌اند پس پذیرفتن اینها واجب و لازم است. آیا ما هر شب به اخبار جهان از رادیو گوش نمی‌دهیم؟ و به اخبار آن اعتماد نمی‌کنیم؟ بله، چونکه هر خبری احتمال صدق و کذب را دارد اما هنگامیکه راستگویی خبردهنده برای ما ثابت شد سخن آن را بدون تأمل می‌پذیریم. از همین قبیل تمام امور آخرت از ممکنات بشمار می‌آیند و راستگوترین و اطمینان‌ترین فرد بشریت از وقوع آنها خبر داده‌اند آیا باز هم ما به دلمان در مورد آنها شک و شبهه‌ای راه بدهیم؟ اگر بچه‌ای بگوید: شخصی با قدرت هیپنوتیزم از دیوار چنین گذشت، یا در میدان آزادی با چشمهای بسته رانندگی کرد بدون کوچکترین وقفه‌ای می‌پذیریم. اما هنگامیکه سخن راستگوترین انسانها در مورد معجزه و امور آخرت در جلویمان می‌آید دم از انکار می‌زنیم و حاضر نیستیم سخنانش را بپذیریم این همه دسیسه‌های ابلیس هستند.

فرق در میان بعید و محال

اکثر مردم فرق در میان بعید و محال را نمی‌دانند و چیزهایی را که بعید هستند محال پنداشته و انکار می‌کنند در صورتیکه فرق در میان بعید و محال بسیار زیاد است. محال مخالف با عقل است، و بعید مخالف با عادت است نه مخالف با عقل، و احکام عقل و عادت متفاوت هستند و آمیختن آن دو اشتباه است، محال هرگز واقع نمی‌شود در صورتیکه بعید واقع می‌شود. پس روشن شد فاصله دو معانی محال و بعید بسیار بعید است.

محال را عقل جایز نمی‌داند و آن را ممتنع می‌نامند چنانکه قبلاً در این مورد بحث شده است. بعید آن است که واقع شدن آن را عقل جایز بداند ولی چونکه تا بحال آن را ندیده‌ایم آن را حیرت‌انگیز و تعجب‌آور می‌پنداریم چنانکه قبلاً تحت بحث «درک نکردن چیز» گذشت. طبیعت بشر این است که امکان امری جز آنچه را که دیده و مألوف او می‌باشد مشکل می‌داند گو آنکه ممکن الوقوع باشد کما آنکه اگر چند قرن قبل همین امور عجیبه کنونی از قبیل رادیو تلگراف و رادار و هواپیما و غیر ذلک که مألوف مردم عصر حاضرند و در نظرشان عادی و پیش پای افتاده محسوب می‌شود، به مردم آن عصر گفته می‌شد اصلاً باور نمی‌کردند عقل و فهم ما در این جهان نسبت به امور عجیب شریعت مانند عقل و شعور بشر زمانهای قدیم نسبت به اختراعات کنونی عصر حاضر می‌باشد همانطور که مردم زمانهای قدیم وجود اختراعات جدید را محال می‌پنداشتند ما هم وقوع واقعات آخرت را محال می‌پنداریم.

همچنین امور اخروی مانند گذشتن از پل صراط و غیره بدین جهت بنظر بعضی مشکل می‌رسند که این امور را با امور مألوفه و دیدنی‌های حیات مادی و دنیوی خود قیاس می‌کنند در صورتیکه امور روحانی اخروی با امور مادی دنیوی بس فرق می‌کنند و غیرقابل مقایسه می‌باشند.

وجود خدا

برای اثبات وجود خداوند طرق فراوان و گوناگون است که در کتابهای مختلف عقاید و احادیث و اقوال بزرگان به آنها اشاره شده است، من در اینجا بطور خلاصه بعضی از دلایل وجود خداوند جل جلاله را خدمت خوانندگان گرامی تقدیم می‌کنم.

فطرت بشر: وجود خدا در فطرت هر انسانی نهفته است.

از بزرگترین دلایل برای علم و شناخت و یقین بر وجود باری تعالی راه فطرت است، یعنی در فطرت و سرشت انسان خداپرستی نهاده شده و این حقیقت با خمیره وی عجین و با سرنوشت انسان خداپرستی قرین گردیده و وی را به آیین خرد به قبول این اصل ارزنده، مفتخر داشته و از پستیهای عفن و بدبوی کفر به بلندیهایی فرح‌بخش خداپرستی عروج داده است.

سرشت انسان طوری است که بدون برهان و دلیل بالفطره خداشناس است، همانطور که مقتضای طبیعت و نهاد موجود زنده احساس گرسنگی و تشنگی یا گرایش به محبت و دوستی است همچنان هم مقتضای فطرت و سرشت انسان علم به ذات پاک خداوند و گرایش بسوی اوست، و همانطور که آن احساس برای موجود زنده بدیهی است و نیاز به توجیه و استدلال ندارد این علم هم نیاز به استدلال و حجت ندارد. اما دلیل عقلی بر فطری بودن خداپرستی این است که انسان یک موجود دو بعدی است، یک بعد آن جسم و بعد دیگر آن روح می‌باشد. جسم انسان یک چیز مادی و روح انسان امری مجرد و غیرمادی است، و روح انسان که امری مجرد است همیشه در جستجوی تکامل و ترقی است، و امر مادی نمی‌تواند برای روح کمالی باشد زیرا که امور مادی خیلی پائین‌تر از امور غیرمادی قرار دارند و هیچگاه امر غیرمادی با رسیدن به مادی به کمال نمی‌رسد بلکه برعکس بسوی انحطاط و تنزل خواهد رفت. بنابراین، روح انسان که موجود مجرد و غیرمادی است در پی کمالی است که آن کمال هم مجرد و در مرتبه‌ای بالاتر از خود روح باشد و در بالاترین مرتبه تجرد و غیرمادی بودن ذات اقدس الله وجود دارد، و الله

تعالی در بالاترین قله کمال قرار دارد و همه موجودات خواسته یا نخواستہ به سمت آن قله و غایت حرکت می‌کنند. از این بحث واضح شد حقیقت انسان به حسب ساختمان خاص روحی خودخواهان خدا و متمایل به او آفریده شده است، و در انسان خداجویی و خداخواهی و خداپرستی به صورت یک غریزه نهاده شده است، و وجود چنین غریزه‌ای را دانشمندان ثابت کرده‌اند. در این قسمت بنده سخن چند دانشمند را نقل می‌کنم:

ویلیام جیمز یکی از بزرگترین دانشمندان در این مورد می‌نویسد. «به نظر من هرگاه ضمیر آگاه خود را دنبال کنیم دنباله آن به ماورای این جهان محسوس و عقلانی - که بعدی دیگر از هستی ماست - می‌رسد نام آن را هر چه می‌خواهید بگذارید: ماوراء طبیعت و ماده و یا عالم غیب و اسرار هر قدر انگیزه و محرک میلهای ما از عالم طبیعت سرچشمه گرفته باشد غالب میلهای ما از عالم ماورای طبیعت سرچشمه گرفته، چرا که غالب آنها با حسابهای مادی و عقلانی جور در نمی‌آید».

او می‌گوید: «من به خوبی می‌پذیرم که سرچشمه حیات دینی دل است، و قبول هم دارم که فرمولها و دستورالعملهای فلسفی مانند مطب ترجمه شده‌ای است که اصل آن به زبان دیگری باشد». وی اضافه می‌کند که: «عموماً مردم معتقدند که ایمان خود را بر پایه‌های فلسفی محکم ساخته‌اند و حال اینکه مبنای فلسفی بر روی ایمان قرار دارد»^۱.

پاسکال که به قول نویسنده سیر حکمت در اروپا، محبت را برتر از عقل می‌داند و بنیاد علم و اعتقاد را بر اشراف قلبی قرار می‌دهد می‌گوید:

«به وجود خدا دل‌گواهی می‌دهد نه عقل، و ایمان از این راه بدست می‌آید». او می‌گوید: «دل دلایلی دارد که عقل را به آن دسترسی نیست». **برگسون** نیز به نقل سیر

۱- به نقل از کتاب دین و روان.

حکمت در اروپا به دو نوع دیانت و دو نوع اخلاق و معتقد است و برای هر یک از دو نوع مبدا و سرچشمه خاصی قائل است:

«سافل عالی، مبدأ سافل صلاح هیأت اجتماعی است مبدأ عالی فیض والایی است که از عالم بالا می‌رسد. درباره آن نوع دیانت که از بالا سرچشمه می‌گیرد می‌گوید: آن همان مایه دانشی است که در جانوران غریزه، در انسان عقل را به وجود می‌آورد».

ایشان، دانشمند معروف عصر ما بیان جالبی در این زمینه دارد وی در مقاله‌ای تحت عنوان مذهب و علوم بحثی در این زمینه می‌کند و پس از اینکه مدعی می‌شود محرک دینی در همه مردم یکسان نیست و از بعضی کتب دینی مانند تورات و انجیل از لحاظ طرز معرفی خدا انتقاد کرده می‌گوید:

«یک عقیده و مذهب ثالث بدون استثناء در بین همه وجود دارد اگر چه با شکل خالص یکدست در هیچکدام یافت نمی‌شود من آنرا احساس دینی آفرینش یا وجود می‌دانم بسیار مشکل است این احساس را برای کسی که کاملاً فاقد آن است توضیح دهم.

در این مذهب خود را فرد کوچکی می‌داند که آمال و آرزوهای بشری و عظمت و جلالی که در ماورای امور و پدیده‌ها در طبیعت و افکار تظاهری می‌نماید حس می‌کند او وجود خود را یک نوع زندان می‌پندارد چنانکه می‌خواهد از قفس تن پرواز کند و تمام هستی را یکباره به عنوان حقیقت واحد دریابد.

بنابراین، مسأله وجود خدا یک امر بدیهی و روشن و غیرقابل انکار است و گمان و تردید در وجود خدا یک امر شگفت‌آور و اعجاب‌انگیز و کاملاً مخالف منطق و عقل است. مفسر قرآن امام رازی در مورد فطرت سخن جالبی دارند که این بحث را با سخن ایشان به اختتام می‌رسانیم.

ایشان در تحت آیه مورد بحث می‌نگارند: نحوه بیان آیه استفهام انکاری و استبعاد غیرفطری دانستن خدا ناباوری و بیان‌کننده تأکیدی این مطلب است که خداجویی و

خدا باوری و بطور کلی مطلق‌یابی که در حقیقت، عامل مهم اصل‌گرایی انسان به مبدأ و ریشه آفرینش است متین‌ترین و استوارترین معارف و شناخته‌های جبلی نوع انسان است که آفریدگار جهان بسان سایر غرایز، تمایلات و نیازهای مربوط به آن را در ساختمان وی به ودیعت نهاده است.

امام رازی به نقل از تفسیر کشاف زمخشری می‌نویسد: «واقعیت امر این است که، به گواهی سرشت و طبیعت انسان «صرف‌نظر از شرع» وجود خدا قابل تردید نیست. آری، فطرت پاک؛ این عطیه بزرگ الهی منادی با عظمتی است بسوی «خدا باوری» و «خداشناسی» که در ساختمان وجودی بشر به امانت گذاشته شده است»^۱.

خاموش شدن فطرت

ممکن است بشر براساس تبلیغات ناروا و تربیت بی‌جا و دیدن مظاهر حیات مادی و مشاهده اسباب و مسببات در زندگی توأم با هوی و هوس شیطانی بی‌دین و ملحد شود، ولی این حالات باقتضای فطرت موقتی و پدید آمده از عادت است، و عادت در اثر تربیت در اشخاص پدید می‌آید، و حالت دگرگونی روان و اخلاق می‌باشد، و اگر او را به حال خود بگذرانند او به حقیقت خداپرستی پی خواهد برد این تغییر و تبدل در اثر عوامل درونی یا بیرونی پیش می‌آیند و لازمه فطری بودن امری این نیست که در همه افراد به طور مداوم بدون وقفه ظاهر شود. هنگامیکه خداپرستی فطری است نیازی به اقامه دلیلی دیگر نیست اما چونکه مایه فطری در مردم طوری نیست که آنها را از اندیشیدن و استدلال عقلی بی‌نیاز گرداند در این قسمت به ذکر دلایلی دیگر بر وجود خداوند می‌پردازیم.

۱- به نقل از کتاب «تکامل توحیدی در پرتو اسلام».

وجود خدا

پیدایش جهان^۱ (حدوث^۲ ماده)

حدوث عالم (پیدایش جهان) یکی از بزرگترین موضوعات اسلامی در بحث توحید و یکی از بزرگترین و محکم‌ترین دلایل بر وجود خدا می‌باشد و نخستین چیزی است که ما را به شناخت خدا راهنمایی می‌کند.

علمای اسلام معتقدند که فقط خداوند قدیم است و هر چه غیر از خداست که به عنوان (جهان) یا (ماسوی) نامیده می‌شود اعم از ماده و صورت و اعم از افراد و انواع و اعم از اجزا و کل‌ها و اعم از مجرد و مادی همه حادثند.^۳

علمای اسلام می‌گویند: اگر چیزی حادث نباشد و قدیم باشد یعنی همیشه بوده و هیچگاه چنین نبوده که نباشد آن چیز هیچگاه نیازمند به خالق نیست، پس اگر فرض کنیم که غیر از خدا اشیاء دیگری هم وجود دارند که قدیم‌اند طبعاً آنها بی‌نیاز از خالق می‌باشند پس در حقیقت آنها هم مانند خداوند واجب الوجود بالذات‌اند و نیاز یک

۱- در این قسمت از کتاب «مرقاۃ الطارم لحدوث العالم» تألیف امام انور شاه کشمیری استفاده کرده‌ایم.

۲- حادث، در لغت به معنای نو، و قدیم یعنی کهنه، و در اصطلاح، مراد از حادث بودن یک چیز، آن است که آن چیز اول نبوده و بعد بوجود آمده، و مراد از قدیم بودن چیزی، این است که آن چیز همیشه بوده و هیچ گناه نبوده که نباشد.

حقیقت هر چیز را «ماده» می‌نامند و در اصطلاح، ماده فقط قوه است و فعلیت و وجود آن توسط صورت است، مراجعه شود به پاورقی «الانتباهات المفیده» و «تعریفات» جرجانی.

۳- اکثر فلاسفه و بعضی از دانشمندان عصر حاضر قائل به قدم عالم بوده‌اند و در رأس اینها از فلاسفه ارسطو و سپس شاگردان ارسطو بوده‌اند ولی از فلاسفه یونان سقراط حکیم قائل به حدوث عالم بوده و فیثاغورس (ریاضیدان) و تالس و آنکساغورس و انکسانوس عقیده به حدوث عالم داشته‌اند و افلاطون استاد ارسطو جهان را حادث می‌دانسته و بسیاری از دانشمندان عصر حاضر به حدوث عالم اعتراف کرده‌اند من جمله فرانک آلن دکتر ویلیام نبلوچ، دکتر اواسکار لئوبرایونر فیزیک‌دان بزرگ بولتنرمان، ادوار دلوتر کیل و چندین دانشمند دیگر.

واجب الوجود به واجب الوجود دیگر محال است، و مناسبتی که خداوند با صفات خود دارد جهان هم می‌تواند همان مناسبت را با صفات خودش داشته باشد ولی براهینی که حکم می‌کند که واجب الوجود بالذات یک و واحد است اجازه نمی‌دهد که ما به بیش از یک واجب الوجود و قدیم قائل شویم پس بیش از یک قدیم وجود ندارد و هر چه غیر از اوست حادث است، پس جهان با تمام محتویاتش حادث است.

ما در این قسمت می‌کوشیم از هر جانب به این مسأله پردازیم و دلایلی را که علمای اسلام ذکر کرده‌اند یکی پس از دیگری ذکر نماییم تا حدوث جهان بخوبی واضح و روشن شود.

دلیل اول: جهان چون متغیر است، و هر آنچه متغیر باشد حادث است، پس با این حساب جهان نیز حادث است.

دلیل دوم: یکی از دلایل حدوث عالم حرکت و سکون تمام اجسام است، زیرا اجسام از دو حالت حرکت و سکون خالی نیستند چون هر جسمی ناچار است دارای مکان باشد سپس در آن مکان ساکن است و یا متحرک و ما می‌بینیم که حرکت و سکون حالت بخصوصی ندارند بلکه تغییرپذیرند و هر چیزی که تغییر و تبدیل را پذیرد نمی‌تواند قدیم باشد و حرکت و سکون بنابر اینکه قبلاً وجودی نداشتند حادثند و دلیل آن این است که حرکت عبارت است از حصول چیزی در مکان دوم و حصول چیزی که در مکان دوم نبوده و بعداً بوجود آمد حادث خواهد بود. (نبود بعداً بوجود آمد) پس حادث شد.

و سکون عبارتست از حصول چیز دوم در مکان اول و هر چیز مکانی می‌خواهد پس باید اول مکان باشد بعد چیز دوم آن را اشغال نماید و با حصول چیز دوم در مکان اول باید گفت حدوث تحقق یافته است چونکه قدیم آن است که مسبوق‌بالغیر نباشد و در صورتیکه در اینجا مکان قبل از آن موجود بود. پس سکون هم حادث شد و از حدوث حرکت و سکون، حدوث تمام جهان ثابت شد.

امام غزالی در مورد پیدایش جهان چنین می‌نویسد:

«هرچند فطرت انسان و شواهد قرآن آدمی را در باب استدلال توحید بی‌نیاز از اقامه برهان می‌نماید ولی بر سبیل استحباب و اقتدا به علمای نظر در مقام اقامه دلیل عقلی ذکر می‌نمائیم از بدیهیات عقول است که حادث در حدوث خود بی‌نیاز از سببی که آنرا پدید آورده نیست و هر حادثی اختصاص بوقتی دارد که عقل تجویز می‌نماید که آن حادث موخداً از آن وقت بوده و خود مسبوق بر آن زمان می‌باشد و اینکه گفتیم عالم حادث است برهان این مطلب این است که اجسام خالی از حرکت و سکون نیستند و حرکت و سکون هر دو حادثند و چیزی که خالی از حادث نباشد آن چیز حادث است»^۱.

حدوث عالم و علم جدید

بسیاری از دانشمندان علوم تجربی قائل به حدوث عالم هستند، بنده در این قسمت چکیده‌ای از دلایلشان را ذکر می‌کنم:

کار کالیستی، متخصص در شیمی می‌گوید: «دلایل زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد جهان ابتدایی داشته است مشاهدات که نشان می‌دهد دنیا پهن تر می‌شود ثابت می‌کند که عناصر تشکیل‌دهنده عالم ابتدا همه در یک محل جمع و به هم پیچیده بودند در مشاهده ستارگان و کهکشانها می‌بینیم که همه اجرام سماوی به سرعت از یکدیگر دور می‌شود، سحابیها هنوز هم به دور خود پیچیده‌اند و هنوز یکی دو تا پیچهای آن باز نشده است.

بعلاوه قانون دوم مترمودینامیک (حرارت و نیرو) دلیل محکمی است که دنیا ابتدائی داشته است این قانون که همه مشاهدات فیزیکی ما آن را تأیید می‌کند می‌گوید: فرسودگی جهان رو به تزاید است و معنی این تعبیر این است که وقتی فرا خواهد رسید که حرارت تمام اجسام در جهان مساوی می‌گردد پس لابد حرارت اجسام در گذشته و

۱- برای تفصیل بیشتر به احیاء العلوم جلد ۱ ص ۵۸ مراجعه شود.

حال مساوی نیستند و جهان ابتدایی دارد و یک حکمت عالیه پشت سر این نظام و ترتیب جهان قرار دارد، و این وجود در لحظه معینی نیرو ماده را خلق و تمام اجرام آسمانی را در آن شکل توده‌وار و پیچان ایجاد کرده و به حرکت انداخته و به جهان قوه و گسترش داده است»^۱.

«فرانک آلن» دانشمند بیوفیزیک نیز از روی همین قانون حرارت ثابت کرده است که جهان ازلی نبوده بلکه آغازی دارد و در این زمینه می‌گوید:

«بسیاری می‌گویند این جهان نیازمند آفریدگاری نیست، ولی آنچه در آن شکی و تردیدی نیست این است که جهان وجود دارد، وجود و پیدایش آن باید چگونه بوده و انجام پذیرفته باشد؟ برای پاسخ بدین پرسش چهار راه حل را می‌توان پیش کشید:

یکم: علی‌رغم آنچه هم اکنون گفتیم و پذیرفتیم جهان خواب و خیالی بیش نباشد!

دوم: این جهان خود بخود از نیستی به هستی آمده و از عدم برخاسته باشد!

سوم: جهان همیشه بوده و آغازی نداشته باشد!

چهارم: جهان آفریده آفریدگاری باشد.

فرض اول: مستلزم قبول این مطلب است که اصلاً مسأله‌ای برای حل کردن وجود ندارد جز مسئله احساس درونی و خود آگاهی آدمی معنی این سخن این است: برداشتی که ما درباره جهان داریم و آگاهیهای ما از وقایعی که در آن رخ می‌دهد پوچ است! و جهان تنها یک مفهوم ذهنی است! و ما در جهانی زندگی می‌کنیم که ساخته و پرداخته اوهام و خیالات است!

معلوم است چنین نظریه‌ای نیاز به بحث و گفتگو ندارد.

فرض دوم که می‌گفت: جهان با تمام ماده و انرژی موجود در آن به خودی خود از عدم برخاسته و نیستی به هستی تبدیل شده است! همچون فرض کنیم سبکسرانه و

۱- به نقل از عقائد و اخلاق اسلامی ص ۴۱.

احتمقانه است و به اندازه‌ای بی‌معنا و محال است که به هیچ وجه قابل ملاحظه و اعتنا نیست.

فرض سوم که می‌گفت: جهان همیشه بوده و آغازی ندارد. و نظریه‌ی چهارم: که معتقد به پیدایش جهان در لحظه‌ای از زمان توسط خداوند سبحان است هر دو در یک چیز مشترک هستند و آن ازلیت است، ما باید ازلیت را به جهان (ماده) مرده نسبت بدهیم و یا ازلیت را به خداوندگاری نسبت بدهیم که زنده و آفریننده است پذیرش هر یک از این دو امر یعنی نسبت پیدایش گیتی به خود جهان و نسبت آفرینش آن به خداوند برای اندیشه‌ی آدمی مشکلتر یا ساده‌تر از دیگری نیست.

ولی قانون دوم ترمودینامیک ثابت کرده است که جهان پیوسته رو به وضعی روان است که در آن تمام اجسام به درجه حرارت پست مشابه و همسانی می‌رسند و دیگر انرژی قابل مصرف وجود نخواهد داشت در آن حالت دیگر زندگی محال خواهد بود اگر جهان آغازی نداشت و از ازل موجود بود می‌بایست مدت‌ها پیش از این بر اثر گذشت نامحدود زمان چنین حالت کھولتی و رکودی حادث می‌گردید و مرگ انرژیها فرا می‌رسید اما خورشید سوزان و ستارگان درخشان و زمین آکنده از زندگی همه و همه گواه صادقی و دلیل واضحی است بر اینکه جهان در لحظه‌ی خاصی از زمان پدید آمده است، و آفریده‌ی آفریدگاری است ازلی، آفریدگاری که آغازی ندارد و آگاه از همه چیز و محیط بر همه چیز است. توانایی است که قدرت او را حدودی نیست و این جهان ساخته اوست.

ایرادات وارد شده بر پیدایش جهان

اشکال اول: فلاسفه می‌گویند: زمان و مکان با هم توأمند یعنی با هم متصلند و از هم جدا نمی‌شوند همانطوریکه رنگ بدون نور ظاهر نمی‌شود و صوت بدون هوا پدید نمی‌آید زمان هم بدون مکان تحقق پیدا نمی‌کند و زمان برای همیشه بوده و هست، و هر قدر در زمان پیش برویم باز هم قبل از آن زمان زمانی است و عدم زمان را نمی‌توان

فرض کرد همانطور که برای خداوند فرض کردن عدمش درست نیست زمان هم همینطور است و رفع آن میسر نیست وجود زمان جوهر است چون چنین شد ازلی و ابدی خواهد شد و چنانچه قبلاً گفتیم مکان از زمان جدا نمی‌شود پس جهان همه‌اش ازلی و ابدی است!

پاسخ: این اشکال قابل خدشه و ایراد است و جوابهایی که به این سخن باطل داده‌اند از قرار زیر است.

جواب اول: زمان از حرکت پدید می‌آید و قبلاً ثابت کردیم حرکت حادث است، پس چیزهایی که از حادث پدید می‌آید خودش هم حادث است، و فرض کردن عدم زمان محال نیست زیرا اگر محال می‌بود خود فلاسفه آن را امری موهوم پنداشته‌اند و می‌گویند هر چیزی از ممکنات که قابل تقسیم نباشد موهوم است و زمان هم متصف با این صفت است.

جواب دوم: ما چونکه در مکان و زمان زندگی می‌کنیم که خارج از آن چیزی نمی‌بینیم و این به علت قصور و کوتاهی درک و فهم ماست مانند ماهی که در آب است جز به آب چیزی دیگری نمی‌بیند و گمان می‌کند همه و همه فقط همین آب است و در خارج چیز دیگری وجود ندارد و ما هم چونکه در این جهان زندگی می‌کنیم و از لوازم زندگی در این جهان زمان و مکان است؛ و زمان واجب‌الوجود نیست زیرا اگر واجب می‌بود باید از بین نمی‌رفت در صورتیکه زمان از بین می‌رود و زمانهای گذشته همه از بین رفته‌اند و وجودی ندارند و واجب‌الوجود ازلی و ابدی است همیشه بوده و برای همیشه خواهد بود و زمان ساعت به ساعت از بین می‌رود و در دریای نیستی و فنا می‌ریزد و این از صفات ممکن است نه از صفات واجب.

اشکال دوم: اشکال دومشان بر حدوث عالم جدا نشدن علت از معلول است و در این باره فلاسفه با عبارات و بیاناتی که قابل درک عموم نیست و مخصوص اهل فن است بحث و تفصیل نموده‌اند.

فلاسفه می‌گویند: ما همه قائلیم که خداوند علت برای عالم است و جهان معلول خداوند است و فاصله در میان علت و معلول محال است و امکان ندارد علت باشد و معلول نباشد و طفره زمانی در میان آنها پدید آید مانند طلوع خورشید که علت است برای روشنایی و به محض اینکه خورشید طلوع می‌کند روشنی را هم با خودش می‌آورد یا آتش که علت است برای سوختن به محض آتش گرفتن سوختن هم ظهور می‌کند پس باید با وجود خدا جهان هم باشد و چون خداوند قدیم است جهان هم باید قدیم باشد. پاسخ: علت دو قسم دارد: ۱- علتی که دارای قصد و اراده باشد. ۲- علتی که فاقد قصد و اراده باشد.

علت زمانی از معلول جدا نمی‌شود که فاقد قصد و اراده باشد مانند خورشید و آتش که قصد و اراده‌ای ندارند اما هنگامیکه علت دارای قصد و اراده باشد لازم نیست به محض وجود علت همه معلولات پیدا شوند مثلاً انسان علت راه رفتن و صحبت کردن است و راه رفتن و صحبت کردن معلول انسان ولی این طور نیست که به محض پیدا شدن انسان تمام معلولهایشان پیدا شوند یعنی بتواند راه برود و یا صحبت کند زیرا انسان قصد و اراده دارد و در این صورت فاصله علت و معلول اشکالی ندارد و چون خداوند هم دارای قصد و اراده است این اشکال را نمی‌توان در مورد خداوند و پیدایش جهان کرد.

پاسخ دوم: برای پیدا شدن معلول بلافاصله بعد از علت باید شرایط و اسباب موجود باشند و شرایط پیدایش جهان زمان و مکان هستند و این شرایط قبلاً وجودی نداشتند و خداوند (عزوجل) برای ایجاد جهان زمان و مکان را پیدا کردند و بعد از آن جهان را خلق نمودند و در قرآن هم به طرف آن اشاره شده که ما جهان را در شش روز پیدا کردیم یعنی در زمان پیدا کردیم پس زمان و مکان از شرایط خلقت جهان بود و این را با یک مثال واضح می‌کنیم مثلاً انسان علت است برای راه رفتن و صحبت کردن اما زمانی که به دنیا می‌آید هیچ یکی از راه رفتن و صحبت کردن وجود ندارد زیرا که تابحال شرایط

صحبت کردن و حرکت کردن پیدا نشده و با فراهم شدن شرایط معلولات انسان به وقوع می‌پیوندند.

اشکال سوم: فلاسفه می‌گویند: (در طبیعت هیچ چیز بی‌وجود نمی‌آید و هیچ چیز از بین نمی‌رود) اینها می‌گویند پیدا شدن چیزی از نیستی محال است بلکه هر چیز یک لباسی دارد که قبلاً در یک لباس و امروز در لباس دیگری ظاهر می‌شود مثلاً نطفه از گندم و گوشت پیدا شده او در لباس گندم و بعداً در لباس گوشت و الان در لباس نطفه و بعد از این در لباس انسان و بعد در لباس خاکستر ظاهر می‌شود و هرگز از بین نمی‌رود و برای همیشه موجود است.

پاسخ: این اشکال پوچ و بی‌بنیاد است در وهله اول ما از قائلین این عقیده سؤالی می‌کنیم صورت‌اشیایی که تغییر شکل می‌دهند چه شد و کجا هست؟

مثلاً قطعه مومی که به صورت و شکل حیوانی بود آنرا ذوب کردند صورت اول آن کجا رفت؟ اگر بگوئید: هست، می‌پرسیم: کجاست؟ پس صورت و شکل اول از بین رفت و معدوم شد، و الان صورتی دیگر به خود گرفته که قبلاً وجودی نداشته و باید دانست صورت هم چیزی است و هنگامیکه پیدا شدن یک چیز از عدم ثابت شد پس دیگر اجسام و اشیاء چه مزیتی و خصوصیتی دارند که از عدم موجود و از وجود معدوم نشوند بنابراین در هر جسم و چیزی امکان موجود و معدوم شدن هست پس با این حساب ﴿قُبْهَتِ الذِّیْ کَفَرَ﴾ بحث پیدایش جهان به اختتام رسید.

نظم جهان دلیل بر وجود خدا

چه تاریک و روشن چه بالا و پست نشان هست بر هستیش هر چه هست
از ادله متقنه بر وجود خدا نظام جهان خلقت است، نظام آفرینش برهان شگفت‌انگیز
رمز و خلقت قویترین دلیل بر وجود خداست، و قرآن در بحث‌های خداپرستی بیش از

هر موضوعی به همین سخن توجه داده و بشر را به مطالعه در خلقت موجودات به منظور شناخت خداوند سوق می‌دهد.

با بررسی مسایل دقیق تجربی و با نگاه کردن در جهان طبیعت این واقعیت ثابت می‌شود که نظام شگرف و خیره کننده‌ای بر این جهان حکمفرماست و از کوچکترین ذرات وجود ما با ساختمان پیچیده‌اش گرفته تا هر یک از مجموعه دستگاههای بدن، قلب و مغز و سلسله اعصاب و سلسله رگها و ارتباط و همکاری نزدیک و هماهنگی آنها با یکدیگر تا منظومه‌های بزرگ آسمان تا آنجا که می‌شناسیم و از آن آگاهیم همگی از نظام دقیق و کامل بررسی شده‌ای تبعیت می‌کنند.

چندانکه دانشمندان بزرگ را به شگفتی واداشته است ما در این قسمت قلم را به دست چند دانشمند که با مشاهده نظام حاکم بر جهان به وجود خدا اعتراف کرده‌اند می‌سپاریم:

هرشل دانشمند معروف و ستاره‌شناس می‌گوید: «هر قدر دامنه علم گسترده‌تر می‌شود استدلالهای دندان شکن و قویتری برای وجود خداوند ازلی و ابدی بدست می‌آید». **اینشتاین**، نابغه علمی قرن بیستم می‌گوید: «در عالم مجهول نیروی عقل و قادری وجود دارد که جهان گواه وجود اوست».

دکتر توماس دیوید چارکس در فلسفه و شیمی رئیس تحقیقات شرکت شیمیایی کلارکس و متخصص شیمی است می‌گوید: «من معتقدم در طبیعت همه چیز از روی مشیت و نظم انجام گرفته و می‌گیرد و لازمه این نظم و مشیت این است که از جانب یک عاقل و صاحب اراده باشد و من آنرا خدا می‌دانم».

دکتر جان آدولف بوهلر دکتر در فلسفه اتمی از دانشگاه ایندیانا و استاد شیمی از کالج اندرسون می‌گوید: «در طبیعت به هر سو بنگری نظم و مشیت نمایان است گویی دنیا سوی هدف و مقصد مشخصی سوق داده می‌شود و این معنی در عالم اتم کاملاً روشن است تمام اتمها از هیدروژن گرفته تا اورانیوم از روی یک مدل بوجود آمده‌اند،

زیرا هنگامیکه دایره اطلاعات ما راجع به الکترونها و پروتونهای که عناصر مختلف را تشکیل داده‌اند بیشتر می‌شود ما بیشتر متوجه نظام هماهنگی جهان می‌شویم». و نیز می‌گوید: «ما بجای در نظر گرفتن کیفیت آفریدگار و عوض زاید شمردن خدا باید او را در میان نظام جهان ببینیم و آثار و نشانه‌هایش را ستایش کنیم؛ بشر می‌تواند مجهولات طبیعت را کشف و درک کند؛ ولی نمی‌تواند قوانین طبیعی را خلق و ایجاد نماید و تنها خداست که می‌تواند قوانین طبیعت را وضع و ایجاد کند».

پاستور، بعد از اینکه میکروب را کشف کرد و اغلب بیماریها را ناشی از حیوانات ذره‌بینی دانست و با این کشف خدماتی ارزنده به جهان بشریت کرد؛ از او سؤال شد آیا با این موفقیت، باز به وجود خدا عقیده داری؟ او در جواب گفت: «با این کشف، عقیده من به خدا صد چندان شده است؛ زیرا ساختمان وجودی این حیوانات ریز و ذره‌بینی و کثرت و چگونگی تولیدمثل آنها مرا به گستردگی علم و قدرت فوق‌العاده پدید آورنده آنها (خدا) متوجه نموده و از قدرت خدا سخت متحیر و بشگفت آمدم؛ آنچنان صنعت بدیع و نیروی شگرف در سازمان وجود آنها بکار رفته که عقل در حیرت است و آدمی را به دریای تعجب و تحیر غوطه‌ور می‌سازد».

این بود خلاصه سخنان دانشمندی در مورد نظم جهان و اعترافشان به خدا!!!

آری، نظم جهان انسان را به سوی پروردگار و صانع بزرگ سوق می‌دهد و هر انسانی درک می‌کند که پیدایش این نظام با این دستگاههای پیچیده و فوق‌العاده، بدون دخالت یک مبدا عقل و شعور و بدون رهبری علم امکان‌پذیر نیست، دلیل نظم جهان قویترین دلیل بر وجود خداست دلیلی است که عام و خاص و عاقل و جاهل کور و بینا همه و همه در اثبات وجود خدا به این دلیل متوسل می‌شوند این برهان سهل و ساده و قابل قبول برای همه است، دلیلی است که هر کس که دارای عقل سلیم و شعور باشد آنرا قبول می‌کند و هیچگونه شکی به خود راه نمی‌دهد. چگونه می‌توان گفت: این جهان و این خورشید جهان افروز و این ماه منور و ستارگان درخشان و زمین و آسمان وسیع و

کوه‌ها و بیابانها و چشمه‌سارها و دریاهاى بس بزرگ و... که خلقت آنها فی‌البدیع صورت گرفته بیانگر خالق و صانعى از خود نباشد؟!.

اصل سببیت

از انسانهای دوره اول گرفته تا امروز سؤالهایی ذهن بشر را به سوی خود جلب کرده است؛ آرزو دارد بداند که بدو وجودش از چه زمانی بوده و تا چه زمانی این کره خاکی را اشغال نموده است؟ می‌خواهد بداند از کجا آمده و به کجا می‌رود؟ گاه گاهی خیالات، انسان را چنان از دایره حواس خارج کرده و انسان ناخودآگاهانه و در حین جنون مارک «خودم بوجود آمدم» را بر پیشانی‌اش می‌زند گاهی اندیشه به او می‌گوید: از رحم مادر یا از نطفه پدر پای به این جهان نهاده است، لیکن انسان به این زودی باز نمی‌آید و تلاش پیگیر برای پی بردن به آغاز آفرینش تلاش دارد و دنبال پیداکننده اساسی و بنیادینی که همه سببها به سوی او برمی‌گردند و مرجع همه اسباب است می‌رود و به جستجو درباره آن می‌پردازد.

ما اگر به پیرامون و اطراف خودمان نگاه کنیم و دقیق بررسی نمائیم می‌بینیم که فرزند از پدر پیدا می‌شود باران از ابر فرو می‌ریزد و هر چیز منسوب به طرف سببی هست، ماشین به سوی سازنده، هواپیما به سوی مخترع، کشت به سوی کشاورز و همین طور هر چیز دیگر، ما تا بحال پدیده‌ای بدون سبب ندیده‌ایم یا چیزی بدون سازنده ندیده‌ایم؛ برای همه ثابت است که هر پدیده پدید آورنده و هر موجود ایجادکننده و هر حادثه محدث و هر مسبب سببی و هر معلول علتی در کنار خودش دارد بنابراین جهان هم باید ایجادکننده‌ای داشته باشد و پدید آورند و صانع جهان جز خدا نمی‌تواند باشد و گسترش دانش به این اصل مسلم کمک می‌کند و هر کس می‌تواند از این اصل به اندازه علم و دانش خود استدلال کند؛ چنانکه یک عرب بادیه‌نشین و صحرانشین این حقیقت را در غالب این الفاظ ریخته است: «مدفوع شتر بر وجود شتر گواهی می‌دهد، و جای پای بر

وجود رهگذر؛ آیا شب دیجور و سیاه و روز روشن و درخشان و آسمان با این همه برج و با روها دال بر وجود آفریدگار نیست؟!».

این صحرانشین با فطرت خود به اصل سببیت پی برده است.

اشکالات ماده پرست‌ها

اشکال اول: ماده پرست‌ها معتقدند که: ما در تمام گوشه‌های جهان سیر و سفر کرده‌ایم حتی تا کره ماه و بالای آتمسفر زمین با نیروی علم و دانش پرواز نموده‌ایم ولی در هیچ جا موجودی به نام خدا و خالق جهان ندیده‌ایم و هر چه در آسمانها بالا رویم همین حال را خواهیم داشت و چیزی در جلوی دیدگاه، به نام خدا مجسم نخواهد شد. پس این خدایی که شما می‌گویید کجاست؟!.

پاسخ: اولاً: ما در شروع کتاب ثابت کردیم که حس تنها راه شناخت حقایق نیست و درک نشدن چیزی بوسیله اندام‌های حسی نه تنها دلیلی بر عدم وجود آن نیست؛ بلکه حتی نباید موجب استبعاد هم بشود و انکار غیرمحسوس بنابراین که آن را نمی‌بینیم اشتباه بزرگ ماده پرست‌ها است^۱. برای وضوح بیشتر سخنمان به یک داستان که در یکی از دبستانها رخ داده است بسنده می‌کنیم:

آموزگاری به دانش‌آموزان می‌گوید: آیا مرا می‌بینید؟ دانش‌آموزان می‌گویند: بلی! می‌گوید: پس من وجود دارم، سپس می‌گوید: آیا تخته سیاه را می‌بینید؟ می‌گویند: بلی! می‌گوید: پس تخته سیاه وجود دارد، می‌گوید: آیا میز را می‌بینید؟ می‌گویند: بلی! می‌گوید: پس میز وجود دارد آن گاه می‌گوید: آیا خدا را می‌بینید؟ می‌گویند: نه می‌گوید: پس خدا وجود ندارد!! دانش‌آموز زرنگی برمی‌خیزد و می‌گوید: ای دانش‌آموزان، عقل آموزگار را می‌بینید؟ پاسخ می‌دهند و می‌گویند: نه، دانش‌آموز زرنگ می‌گوید: در این صورت عقل آموزگار وجود ندارد و معلم بی‌خرد است.

۱- چنانچه ما در ابتدای کتاب به بطلان این دیدگاه پرداختیم.

ثانیاً، حواس یک چیز مادی است، پس چیزهای غیرمادی را که از دایره درک فراتر هستند هرگز با یک چیز مادی نمی‌توان درک کرد و کار علوم تجربی در مورد اشیاء معنوی و روحانی عدم و نفی نیست بلکه علوم تجربی وقتی به اشیاء روحانی می‌رسند فریاد می‌زنند که «لا ندری» ما نمی‌دانیم. و چون خدا از اشیاء مادی و اجزای این جهان نیست نمی‌توان با دستگاه‌های پیشرفته به جستجو و بررسی آن در میان اجزای جهان که آفریده هستند پرداخت، و جستجو از خدا در این جهان شبیه این است که ساعتی را به کسی نشان بدهیم و بگوییم که: این ساعت سازنده‌ای دارد و او به جستجوی ساعت‌ساز در لابلاهای چرخهای ساعت و اجزای آن پردازد پس از آنکه مدتی در لابلاهای چرخهای ساعت و اجزای آن، ساعت‌ساز را نیافت بگوید: من ساعت‌ساز را نیافتم پس این دلیل است بر اینکه این ساعت سازنده‌ای ندارد. آیا سخن این شخص با عقل و خرد موافق است؟ هنگامی که ساعت‌ساز را که خودش هم مخلوق است نمی‌توان در مصنوعش یافت پس خدای بزرگ و عظیم و سازنده زمین و آسمان و دیگر سیارات را چگونه می‌توان در این جهان که یکی از مخلوقاتش است دید؟!.

اشکال دوم: بسیاری از مادیگران می‌گویند: اگر جهان و جهانیان را خدا خلق کرده پس خود خدا را چه کسی خلق کرده است؟!.

پاسخ: اولاً ما تاکنون هیچ مخلوق و آفریده‌ای سراغ نداریم که چیزی را از عدم و نیستی پدید آورده باشد، کار بشر سازندگی و صنعت است نه ابداع و نوآفرینی، هنگامی که مخلوق نمی‌تواند چیزی بیافریند پس ذات آفریننده باید مخلوق نباشد زیرا اگر خالق آفریده و مخلوق به شمار آید نمی‌تواند چیزی بیافریند همان‌طور که دیگر آفریده‌ها نمی‌توانند چیزی بیافرینند.

ثانیاً: قانون علیت منحصر به پدیده‌هاست، و خدا پدیده نیست تا مشمول این قانون و نیازمند به علت باشد، هر چیز یک امتیاز و خاصیتی دارد، خاصیت آفریدگار غیر از

خاصیت آفریده و مخلوق است؛ برای نزدیک شدن این مسئله به ذهن، مثالهایی ذکر شده است که ما در این قسمت به ذکر آنها می‌پردازیم:

۱- روشنائی همه اشیاء بوسیله نور است روشنائی نور از کجاست؟

روشنائی نور از خود اوست یعنی نور مساوی با روشنائی.

۲- رطوبت هر چیز از آب است رطوبت آب از کجاست؟

آب ذاتاً مرطوب است یعنی آب مساویست با رطوبت.

۳- چربی هر چیز از روغن است؛ چربی روغن از چیست؟

روغن ذاتاً چرب است یعنی روغن مساویست با چربی.

برای توضیح بیشتر مسئله، یک مثال دیگر می‌آوریم:

«هرگاه کتابی را روی میز بگذاریم و از اتاق بیرون برویم و بعد از مدتی به داخل اتاق برگردیم و ببینیم که کتابی را که روی میز گذاشته بودیم در جای خود نیست، بلکه در قفسه کتابخانه است؛ یقین می‌کنیم آن را کسی در قفسه نهاده، زیرا که خاصیت کتاب حرکت کردن نیست بلکه کسی را می‌خواهد که آن را بلند کند و در قفسه بنهد این را در ذهن داشته باشیم. اگر کسی در اتاق کتابخانه روی صندلی نشسته باشد و ما بیرون برویم و بعد از چند دقیقه برگردیم و ببینیم که شخصی که اول روی صندلی نشسته بود الان روی فرش نشسته نمی‌پرسیم که چگونه از صندلی برخاسته و روی فرش نشسته زیرا خاصیت انسان حرکت کردن است می‌تواند راه برود و جابجایی او نیاز به دیگری ندارد الان پدیده‌ها و مخلوقات مانند همان کتاب هستند همان‌طور که خود کتاب نمی‌تواند حرکت کند همین‌طور مخلوق هم نمی‌تواند خود بخود پیدا بشود بلکه نیاز به صانع و آفریننده دارد. خاصیت خدا هستی است و نیاز به صانع و آفریننده ندارد و همان‌طور که سؤال کردن درباره آن شخص که به کسی آن را برداشته و بالای فرش نهاده علامت و نشانه دیوانگی است! همین‌طور سؤال کردن درباره خدا که چه کسی خدا را آفریده نشانه دیوانگی است.

ثالثاً، اگر با پرس جو گران همراه شویم و چند گامی با ایشان جلو تر برویم، بد نخواهد بود وقتی که می پرسند: چه کسی الله را آفریده است، برایشان بگوییم: اگر کسی دیگر الله را آفریده، پس شما بگویید: چه کسی آن کس را آفریده است که الله را آفریده است؟ و چه کسی فرد سوم و غیره را آفریده است؟ بالاخره باید به انتهائی برسیم زیرا تسلسل الی غیر نهایت نزد عقلا محال است، آخرین کسی که از او پرسش می شود چه کسی خواهد بود به عبارت دیگر در نهایت باید به ذاتی برسیم که نه آغازی دارد و نه آفریننده ای این ذاتی که نه آغاز دارد و نه آفریننده این همان ذات خداوند است و بس^۱.

خدای مصنوعی عصر حاضر

بعد از اینکه وجود خدا را به پایه تثبیت رساندیم و اشکالات و شبهاتی را که در این مورد در ذهنتان خیمه زده بود زدوده شد، نگاهی بر چگونگی خدایی که ساخته و پرداخته عصر کنونی است بیندازیم؛ خدایی که مشتی از انسانهای حیوان صفت طبق باورهای پوچ خودشان آن را تزئین و بعد آنرا بهترین همدم تنهایی و قویترین حلال مشکلات خویش و جامعه بی بند و بارشان معرفی نموده اند.

اگر رو به یکی از ایشان کنیم و از او چنین پرسیم که: وجود نازنین و اندام متناسب تو را چه کسی آفریده؟ خواهد گفت: «طبیعت». ما در پاسخ به اینها می گوییم: این طبیعتی که این قدر دم از آن می زند دارای چه نوعیت و خصوصیتی است؟ مراد شما از طبیعت، خود اشیاء است، یعنی جماد، نبات و حیوان و همه کائنات طبیعت؟ پس نتیجه چنین شد که هنگامیکه شما می گویید: فلان چیز را طبیعت آفریده هدفتان این هست که خود آن چیز خودش را آفریده، یعنی زمین زمین را آفریده، آسمان آسمان را آفریده، کوه کوه را ساخته، بالاخره هر چیزی خودش، خالق و آفریننده خودش است. لذا پوچ بودن این نظریه برای خردمندان واضح و روشن است.

۱- با استفاده از کتاب الله تألیف سعید حوی.

یا مراد شما از طبیعت آن خاصیت و ویژگی است که در اشیاء وجود دارد، پس نتیجه این شد که آن قابلیت و ویژگی که در هر چیز قرار دارد همان پیداکننده و سازنده آن چیز است؛ و این در حقیقت یک سراب گول زننده‌ای بیش نیست؛ باید دانست که ویژگی و خاصیت چیز یک عرض و چیز لاشعوری است، و دارای حیات و زندگی نیست پس چطور یک چیزی که خود حیات ندارد، سبب پیدایش و بوجود آمدن چیزی دیگر می‌شود؟ آیا نسبت دادن حیات و پیدایش به یک چیز مرده، و کور و کر و بی‌عقل و شعور کار خردمندانه‌ای است؟!.

فرضیه تکامل (نشو و نما و ارتقاء)

داروین و برخی دیگر از دانشمندان برآنند که جهان دارای سیر تکامل است، همه چیزهای جهان در ابتدا بسیار ساده و زشت بوده‌اند و از سادگی و زشتی قدم به سیر تکامل نهاده‌اند و آرزوی پیشرفت کرده‌اند و در مسیر این حرکت تکامل رفته‌رفته سیما و صورت زیبای کنونی را پیدا کرده‌اند؛ داروینیستها به تقلید از رهبر خود عقیده دارند که همین انسان که فعلاً به چهره بهشتی و جذاب و زیبا عرض اندام می‌نماید میلیون‌ها سال قبل میمون بوده، رفته رفته انسان شده و انسان در حقیقت از نوع و نسل این حیوان است! و به همین صورت تمام دیگر موجودات در ابتداء ساده بوده و تدریجاً مسیر تکامل را طی کرده‌اند.

نقد فرضیه تکامل

اولاً این یک فرضیه قطعی و یقینی نیست بلکه بسیاری از دانشمندان این فرضیه را باطل قرار داده‌اند و دانشمندانی که داروین را تأیید کرده‌اند بیش از دانشمندانی نیستند که با او مخالفت ورزیده‌اند؛ وقتی مسأله‌ای در میان دانشمندان مورد قبول و رد قرار گیرد و برخی آن را می‌پذیرند و بعضی نمی‌پذیرند تنها در حد نظریه باقی خواهد ماند و به سطح علمی ثابت و قاطعی نخواهد رسید و چنانکه ما در شروع کتاب گفتیم. نمی‌توان در هر

چیز بر علوم تجربی اعتماد کرد، زیرا فرضیات علوم تجربی یقینی نیستند و با چنین فرضیه‌ای نمی‌توان مطلبی را که در یک کتاب آسمانی آمده و به صورت صریح و غیرقابل توجیه است مردود شناخت و آنرا دلیل بر نبودن خدا گرفت. زیرا تمام ادیان آسمانی خلقت انسان را از یک انسان اولی به نام آدم می‌دانند و ظاهر و روشن است که او مستقیماً از خاک آفریده شده است.

دوماً: مخلوقی می‌تواند رشد کند که در آن جذبه و آرزوی تکامل باشد در صورتیکه ادناترین مخلوق جماد است بعد نبات بعد حیوان بعد انسان، و جماد و نبات و حیوان بطور کلی از شعور و درک خالی هستند و هنگامیکه درک و شعور ندارند چطور می‌توانند آرزوی رشد و ترقی کنند؟

سوماً: برای آرزو کردن چیزی نیاز به تصور کامل آن چیز است بطور مثال اگر ما آرزوی خوردن یا نوشیدن را می‌کنیم قبل از آن می‌توانیم کاملاً آن را تصور کنیم ولی آیا جماد و نبات و حیوان می‌توانند تصور کنند؟

چهارماً: برای رسیدن به آرزو نیاز به آلات و اسباب است بطور مثال یک بی‌سواد نمی‌تواند آرزوی مهندس شدن را بکند زیرا اسباب و آلات مهندسی برای وی فراهم نیست، پس آیا در یک حیوان یا جماد اسباب و آلات انسان با یک مخلوق پیشرفته شدن وجود دارد؟

پنجماً: کسی می‌تواند آرزوی چیزی بکند که یک سری آگاهی و معلومات در مورد آن چیزی که آرزو می‌کند داشته باشد، بطور مثال کسی می‌تواند آرزوی مهندس یا دکتر شدن را بکند که بداند دکتری یا مهندسی وجود دارد و اگر چنین آگاهی ندارد پس آرزوی آن هم برایش متصور نیست پس حیوانی که بعداً انسان شده آیا انسانی را دیده بود یا آگاهی و اطلاعی در مورد انسان داشت تا چنین آرزویی بکند؟

ششم: با گذاشتن چندین هزار سال چرا انسان ترقی نکرده و موجود پیشرفته‌تری نشده است، و بنابر گفته دارونیست‌ها همانطور که میمون ترقی کرد و انسانی شد انسان هم باید ترقی و پیشرفت می‌کرد! پس چرا چنین نشد؟

هفتم: انسان و میمون دو مخلوق و دو جنس جداگانه‌اند و این فرقه‌ها و اختلاف‌های بزرگی که انسان با میمون دارد همه بیانگر این واقعیت هستند که میان انسان و میمون در تولید و تناسل هیچ ارتباطی وجود ندارد. چطور می‌توان پذیرفت که انسان با این همه کمالات و امتیازات ویژه مانند عقل و تفکر و تکلم و پاکی و زیبایی و... که او را اشرف مخلوقات کرده، از آن حیوانی که فاقد این کمالات‌اند، بوجود آمده باشد؟! گذشته از آن، میمون حیوان است و دارای صفات ویژگی‌های حیوانی؛ حیوان تکلیفی ندارد و اگر انسان حیوان می‌بود این همه مقررات و آیین‌نامه‌ها بر او تحمیل نمی‌شد انسان دارای ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری هویدائی است، اندیشه و دانش و فهم و دیگر اخلاقیات و روحیات انسان کجا و منش و روش حیوان کجا؟!.

هشتم: تعداد کروموزوم‌ها در هر سلول انسان چهل و شش و در هر سلول میمون چهل و هشت تا هستند که یک حیوان و جاندار را از حیوان و جاندار دیگر متمایز و جدا می‌گردانند. و دانشمندان بعد از کشف کروموزوم‌ها از اینکه بگویند: انسان از میمون پیدا شده خودداری کردند. چنانکه دانشمند بزرگ «فرخو» می‌گوید: «حقایق موجود آشکار و روشن به ما می‌گویند میان انسان و میمون فرق بسیار و فاصلهٔ بعیدی است؛ بگونه‌ای که نمی‌توانیم حکم صادر کنیم که انسان از نژاد میمون و یا حیوان دیگری است و اصلاً درست نیست زبان بدان بگشاییم».

نهم: این انسان که از میمون حاصل شده و امروزه بصورت انسانی درآمده حتماً در این سفر مراحل فراوانی را طی کرده؛ انسانها یا حیوانهای آن مرحله کجا هستند؟ چرا نامی از آنها در جهان باقی نمانده؟ اگر بگویند که نوع آنها از صفحه هستی به مرور زمان

برچیده شده. می‌گوییم: پس چرا میمون که به درجه‌ها از آنها ضعیفتر است بلکه آخرین و ضعیفترین نوع می‌باشد تا امروز در دنیا وجود دارد؟

یک اشکال - دارونیستها می‌گویند: اگر آدم پدر تمام انسانهاست پس این اسکلت‌هائی که دانشمندان کشف کرده‌اند و مورد آزمایش قرار دادند و ثابت شده که این اسکلت‌ها از میلیونها سال جلوتر هستند در صورتی که از خلقت آدم چند هزار سال بیشتر نگذشته پس شما در مورد این اسکلت‌ها چه می‌توانید بگویید؟

پاسخ: اولاً بر قول دانشمندان نمی‌توان اعتماد کرد؛ زیرا دانشمندان اکثراً دچار اشتباههای بزرگی می‌شوند ما این حرف را با یک داستان ثابت می‌کنیم در سال ۱۹۱۲م در شهر پلت دوان انگلیس یک حادثه دلچسپی رخ داد و آن اینکه در این شهر سر یک انسانی کشف شد که جمجمه‌اش مانند جمجمه‌های انسان‌های امروزی بود و استخوانهای دیگر سر مانند استخوانهای میمون بود دانشمندان این سر را انسان پلت داون نامیدند اما بعد از چهل سال تحقیق و آزمایش معلوم شد که این سر قلابی بوده است و یک نفر برای فریب دادن دانشمندان چنین طرحی ریخته بود.^۱

ثانیاً: دریافت کردن چنین اسکلت‌هایی نه تنها اینکه مخالف با اسلام و قرآن نیست بلکه عقائد اسلامی را تأیید می‌کنند زیرا ما مسلمانان معتقدیم که قبل از انسان در این زمین مخلوقی دیگر بنام جن می‌زیسته و آن مخلوق هم عیناً مانند همین انسان دارای عقل و شعور و درک بوده پس بر ما اعتراض باقی نمی‌ماند.

۱- انسائیکلوپدیا بریتانیکا کوچک ۱۰۰۹/۷.

نبوت

نیاز به پیامبر

اولاً: ما قبلاً ثابت کردیم که این جهان پهناور با تمام موجودات زنده و غیر زنده را خدای یکتا آفریده است، و هدف خداوند از آفریدن موجودات دیگر بافت یک زندگی راحت است تا انسان بتواند همواره مسیر زندگی پرفراز و نشیب خودش را در کنار خلاقیت دیگر ببیند در اینجا سؤال می‌شود هدف از آفرینش انسان چیست؟ انسان چرا قدم در این دنیا گذاشته است؟

آیا آفرینش انسان تنها برای لذت بردن، خوردن و خوابیدن و مال انداختن است؟ خیر، خداوند انسان را طوری آفریده که تمام پیکر و وجود او بیانگر خالق است که باید سرش را در برابر او خم کرده و بهترین و با ارزشترین قسمت آن را که جبین است در برابر او به سجده بگذارد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

«جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا پرستش کنند».

پس خلقت انسان برای عبادت خالق بی‌نیاز و طولانی بودن عمر آن برای هر چه بیشتر شدن معرفت خداوندی است، ولی آیا انسان می‌داند چطور عبادت کند و به چه صورتی خدا را پرستش و بندگی کند همه اینها بستگی دارد بر اینکه خداوند یک سلسله آگاهیها و تعلیمات صحیح را در اختیار انسان بگذرد و برای تربیت این موجود هر بیان کامل و نمونه را بفرستد.

دوماً: بشر دارای دو خصوصیت است: اول عقل؛ دوّم احساسات و عواطف می‌باشند، و بشر هیچ وقت خارج از این دو خصوصیت نبوده، و این هر دو برای همیشه در انسان وجود دارند زیرا اگر انسان فقط دارای عقل می‌بود مانند یک ماشین می‌ماند و بنابراین

انسان علاوه بر عقل مقداری عواطف و احساس دارد مثل احساس جاه‌طلبی، احساس حسد، احساس شهوت و همینها است که در بشر نیاز به کنترل دارد و اینها هستند که آنچه عقل می‌گوید آن را نمی‌پذیرند و با عقل به مبارزه برمی‌خیزند و انسان برای تعدیل و تعادل این احساسات و عواطف نیاز به راهنمایی پیامبران دارد، انسان بوسیله عقل و قوت فکری می‌تواند لوازم و اسباب زندگانی دنیوی خو را از قبیل: غذا و لباس و مایحتاج دیگر زندگی که در این دنیا بدان نیاز دارد برای خود فراهم کند و تا اندازه‌ای زندگی خود را سر و سامان دهد ولی هر چند انسان در علم و تکنولوژی پیشرفت کند نمی‌تواند یک قانون کلی برای زندگی شخصی و اجتماعی خود فراهم نماید؛ چنانکه بشر از چند قرن پیش از میلاد مسیح تاکنون ایده‌های گوناگون برای اصلاح جامعه و فرد پیشنهاد کرده است، اما چون آدمی به رازهای سعادت همه جانبه روحی و مادی آگاهی کامل نداشته و مجهولات او بسیار بوده، هیچ‌گانه نتوانسته ایده‌ای اراده دهد که تمام خواسته‌های فکری و روحی و جسمی و در رأس آنها سعادت اخروی را تضمین کرده باشد. امروزه که بشر پا از کره زمین فراتر نهاده و به کرات دیگر سیر کرده و هزاران اختراع و ابتکار نو و شگفت‌آور دیگر را عرضه نموده؛ با این همه انسان امروزی سرگردان در بیابان بی‌آب و علف سعادت به دور خودش چرخ می‌زند؛ چون هیچ یک از ابتکارات وی نتوانسته است به او روش زندگی کردن را بر روی زمین یاد بدهد چنانکه یکی از اندیشمندان غربی می‌گوید: «انسان امروزه یاد گرفته است که چگونه در عمق دریاها همچون ماهی حرکت کند و چگونه در آسمانها همانند پرندگان به پرواز درآید اما هنوز یاد نگرفته است که در روی زمین خودش مثل آدم راه برود»؛ از این رهگذر است که عقل انسان گواهی می‌دهد که برای بقاء و سعادت اجتماع قوانینی لازم است تا در سایه اجرای آنها حقوق افراد محفوظ بماند و از تعدی و ستمگری زورمندان جلوگیری شود و اختلافات و ناهنجاریها برطرف گردد و غریزه خودخواهی و سودطلبی افراد

تعدیل و کنترل گردد؛ آن قانون غیر از قانون الهی آفریدگار جهان قانونی دیگر نمی‌تواند باشد.

ابن‌سینا در مورد نیاز بشر به بعثت پیامبران می‌گویند: «احتیاج به بعثت پیامبران در بقای نوع انسان و تحصیل کمالات وجودی او از روییدن موهبای مژگان و ابرو گرفته تا فرو رفتگی کف پاها و امثال اینها که برای ادامه حیات انسانی لازم است مسلماً بیشتر است بنابراین ممکن نیست عنایت ازلی آن منافع را ایجاد کرده باشد و این را ایجاب نکند»^۱.

حقیقت نبوت

پیامبران آن بندگان برگزیده الله سبحانه و تعالی هستند که قدرت استنباط و نیروی ادراک حقایق را به آنها ارزانی داشته است، و آنها بوسیله همان نیروی قدرتی که خداوند متعال در نیروی ادراکی آنها نهاده و شناختی که به آنها عنایت فرموده، حقایق این جهان را کشف می‌کردند. همین نیرو، «نبوت» نام دارد و آن آگاهیایی که توسط این نیرو حاصل می‌شوند وحی و الهام نامیده می‌شوند، و این قدرت موهبتی است از جانب پروردگار همانطور که خداوند به دیگر افراد بشر نیروی عقل و تعقل را عنایت فرموده به این افراد نیروی نبوت را عنایت فرموده، و کسی نمی‌تواند با زحمت و کوشش و ریاضت و عبادت فراوان این مقام را کسب کند. امام غزالی در این مورد بحث جالبی دارند که ما خلاصه آن را در اینجا نقل می‌کنیم:

انسان به لحاظ اصل خلقت جاهل است هنگامیکه قدم به دنیا می‌گذارد از هیچ چیز آگاهی ندارد و برای نخستین بار حس لمس در او پدید می‌آید که به وسیله آن چیزهایی را که مربوط به لامسه است حس می‌کند، مانند: حرارت، برودت، رطوبت، یبوست، نرمی و زبری. و این حس‌ها به دیدنیها و شنیدنیها هیچ ربطی ندارند. سپس حس دیدن در او ظهور می‌کند و بوسیله آن رنگها و مقدارها را می‌تواند حس کند، بعد حس شنیدن در او

۱- بوعلی الهیات کتاب شفا فصل نبوت.

ظهور می‌کند و امواج صوتی را با آن ادراک می‌نماید پس از آن حس چشیدن پیدا می‌کند تا آنکه حدود محسوسات پایان می‌رسد و دوره جدیدی از ادراک آغاز می‌شود و در دوره جدید چیزهائی را که خارج از منطقه حواس اوست تشخیص می‌دهد، و این دوره از سال هفتم شروع می‌شود سپس باب دیگری در ادراک که ادراکات عقلی است به روی او باز می‌شود آنگاه است که ممکن و محال و جایز و ناجایز را درک می‌کند و از این مرتبه مرتبه‌ای بالاتر است که از حد عقل بیرون است و چنانکه برای ادراک عقلی حواس بکار نمی‌رود یعنی با حواس نمی‌توان امور عقلی را درک کرد برای ادراکات ماورای عقل هم عقل بکار نمی‌رود، یعنی با نیروی عقل به آن حقایق نمی‌توان رسید و آن مرتبه نامش نبوت است، بعضی از عقلا منکر این مرتبه هستند اما انکارشان مانند این است که کسی هنوز به او عقل داده نشده عالم عقلانی را انکار نماید.

خلاصه ایمان به نبوت عبارت از این است که کسی تصدیق کند به اینکه درجه بالاتر از عقل موجود است که در آن درجه چشم انسان گشوده شده و چیزهایی برای او مکشوف می‌گردد که عقل از آن محروم است چنانکه حس شنوایی از درک کردن رنگ معذور است. (یعنی نمی‌توان با حس شنوایی به چگونگی رنگ پی برد زیرا این کار حس بینایی است)^۱.

یک اشتباه بزرگ

بعضی دچار اشتباه شده و می‌گویند: پیغمبر یک نابغه اجتماعی است؛ ولی یک نابغه خیرخواه، یک نابغه اجتماعی که این نبوغ را خداوند به او داده است در جامعه‌ای پیدا می‌شود اوضاع جامعه خودش را می‌بیند، بدبختی‌های مردم را می‌بیند، فسادها را که رخ می‌دهد می‌بیند؛ اوضاع جامعه را درک می‌کند و متأثر می‌شود؛ بعد برای چاره و تغییر نابسامانیهای مردم می‌اندیشد و در فکر بهبودی ملت بسر می‌برد و در نتیجه فکر کردن

۱- برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به المنقذ من الضلال، امام غزالی.

زیاد در ذهنش مفاهیمی بوجود می‌آورد که گمان می‌برد که این مفاهیم از خارج توسط شخصی به او القاء می‌شود در حالیکه در خارج هیچ چیز وجود ندارد!!
در پاسخ به ایشان می‌گوئیم: در میان وحی پیامبران و افکار نوابغ و دانشمندان فرقی است بس بزرگ!!.

مثلاً یک کشف جدید برای نابغه و دانشمندی به دنبال فکر و ممارست و تجارب فراوان و کوشش مداوم با اتکاء به اطلاعات و معلومات مشابه قبلی به دست می‌آید و این برداشتها محصول هزاران گرایش، حدس، نظریه، تخیل، فکر و اندیشه، قرارداد و عادت و غیره است.

فراست و هوش سرشار درست است که به انسان هوشیار امکان پیش‌بینی نسبی و یافتن راه‌حلی به هنگام پیش آمدن مشکلات و درک و دریافت سریع می‌دهد اما این دریافت، با دریافت‌های افراد دیگر فرقی ندارد.

اما برای پیامبر جهت فراگیری حقایق جهان کتابخانه و درس و معلم و تجربه در کار نیست، و پیامبران هیچگونه اطلاعی از آنچه به آنان وحی می‌شده، نداشتند؛ چنانکه در قرآن خیلی بر این واقعیت تأکید شده:

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا﴾
[هود: ۴۹].

«اینها از خبرهای غیبی است که آن را به تو وحی می‌کنیم، نه تو آنها را پیش از این می‌دانستی و نه قوم تو».

نابغه نمی‌تواند با فکر خودش پی به حقایق تاریخی ببرد اما ما می‌بینیم که پیامبران و خصوصاً نبی اکرم ﷺ هزاران حقایق تاریخی بیان کرده‌اند.

همچنین پیامبران از نظر روحی و معنوی به درجه تکامل رسیده بودند و متصف به صفات کمالیه بودند به حدی که کفار و مشرکین به دیانت و امانت آنها اعتقاد داشتند پس بطور می‌شود یک پیامبر در طول زندگیش به مردم دروغ گفته باشد که بر من از جانب

پروردگار وحی می‌آید یا اینکه در طول این مدت متوجه نشود که همه اینها خیال هستند که به او القاء می‌گرداند!!.

همینطور پیامبر توسط فرشته مسائل و وحی را می‌آموزد و مثل الهامات نوابغ دانشمندی که مدعی است ناگاه یک فرضیه به من الهام شد، او فقط همین قدر احساس می‌کند که نمی‌دانست که ناگهان چیزی در ذهنش آمد اما احساس نمی‌کند که با شخصی سروکار دارد همین قدر می‌فهمد که جوشید اما این از کجا آمده خودش دیگر حس نمی‌کند که با جایی تماس داشته یا نداشته است؛ ولی پیامبران آنطور که توضیح می‌دهند وجود شخصی یعنی فرشته را حس می‌کنند.

همچنین الهامی که به دانشمندان و نوابغ می‌شود مخالف با رأی و نظریات شخصی آنها نیست بلکه آن الهام نتیجه افکار و حدس و نظریات آنهاست در صورتیکه وحی در بسیاری مواقع با رأی شخصی پیامبر مخالف است، چنانچه در قرآن مذکور است:

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۴۳].

«خداوند از تو در گذرد، چرا به آنان اجازه [باز ماندن] دادی؟».

و غیره، با اینهمه گفتار دانشمندان و نوابغ خالی از نقص و شائبه نیست، ولی تاکنون هیچ‌کس در گفتار هیچ پیامبری نقص و شائبه‌ای ثابت نکرده است.

معجزه

حتماً شما می‌گویید: راه شناخت پیامبر چیست؟ و چطور باید فهمید شخصی که ادعای نبوت می‌کند پیامبر واقعی است؟ باید گفت: پیامبران خدا همراه دعوی نبوت و رسالت خویش دست به اموری می‌زدند که خارج از جریان عادی طبیعت بود و معجزات و خوارق عادت نام داشت.

حقیقت معجزه

خداوند این جهان را؛ جهان اسباب قرار داده اما گاه گاهی کاری را بر دست شخص مخصوصی بدون سبب ظاهری فقط با اراده و قدرت خود پیدا می‌کند؛ تا بندگان را بر قدرت خداوند یقین کامل پیدا شود و خصوصیت و امتیاز آن شخص برای مردم ظاهر و بوسیله آن فرد مردم بتوانند به خدا برسند. لفظ معجزه از اعجاز مشتق است به معنای عاجز گردانیدن، یعنی آن کاری که بر دست پیامبر ظاهر می‌شود و دست دیگران از آوردن آن کوتاه و عاجز باشد، و مردم با مشاهده آن بفهمند که آن کرشمه قدرت خداوندی است.

وقوع خوارق عادت

ما در جهان دو نوع پدیده داریم:

- ۱- پدیده‌هایی که از راه اسباب و علل عادی بوجود می‌آیند و با آزمایشهای تجربی قابل شناخت هستند مانند تمام پدیده‌های فیزیکی و شیمیایی.
- ۲- پدیده‌هایی که بدون اسباب و علل عادی بوجود می‌آیند یعنی نه دارای قانون و قاعده می‌باشد و نه مدرسه و آموزشگاهی برای آموزش و تعلیم آن شروع بکار کرده است.

هگل، فیلسوف معروف اروپایی در این مورد می‌نویسد: سلسله مسایلی است که از ضرورت‌های عقل محسوب گردیده و اجازه خلاف آنرا نمی‌دهد یعنی اصلاً خلاف آن امکان ندارد مثل قضایایی که در ریاضیات بکار می‌رود قضایایی که در فلسفه و منطق جزء قضایای ضروری محسوب می‌گردد مثل اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین. ولی یک سلسله مسایلی داریم که مسایل تجربی است، یعنی آنهایی که عقلاً هیچگونه لزومی در آن درک نکرده‌ایم بلکه بحکم آنکه آنطور یافته‌ایم می‌گوییم: آن چنان است. مثالی که هگل برای این نوع مسائل ذکر می‌کند این است که می‌گوید: ما تا بحال هر چه در عالم، تجربه کرده‌ایم این طور یافته‌ایم که آب در اثر حرارت صد درجه مثلاً بخار می‌شود بعد اسم آن را می‌گذاریم علیت و می‌گوییم: حرارت علت بخار شدن آب است، و یا اگر آب را می‌بینیم در سرمای زیر صفر منجمد می‌گردد می‌گوئیم: سرما علت انجماد است وی می‌گوید:

«برای عقل انسانی هیچکدام لزومی ندارد ما چون این طور دیده‌ایم اینگونه حکم کرده‌ایم در صورتیکه اگر از بدو تولد مان خلافتش را مشاهده می‌کردیم یعنی حرارت را موجب انجماد و سرما را باعث بخار شدن آب می‌یافتیم از نظر عقل هیچ فرق نمی‌کرد». پس بنابر اینکه چیزی را یک طور یافته‌ایم و خلاف آنرا مشاهده نکرده‌ایم نباید قضاوت کنیم. بنابراین، معجزات از ممکنات بشمار می‌آیند و هنگامیکه چیزی عقلاً ممکن باشد و دلیل نقلی بر وقوع آن دلالت کند پذیرفتن وقوع لازم و واجب است.

شبهات منکرین معجزه^۱

شبهه اول

کسانی که دید آنها فقط محسوسات و تجربیات است؛ وقوع معجزات و خوارق عادت را انکار می‌کنند و می‌گویند: معجزات مخالف با عقل و محال هستند زیرا پیدا شدن چیزی بدون سبب ناممکن و محال است، و این جهانی است که بقاء نظامش توسط اسبابی است که مشاهده می‌کنیم؟!.

پاسخ؛ کسانی که قائل بر این‌اند که چیزی بدون سبب پیدا نمی‌شود ادعایی است که برای اثبات آن هیچ‌گونه دلیل و برهانی ندارند.

آنچه را که آنها مارک محال بودن بر آن می‌زنند خالی از هر گونه دلیل قطعی می‌باشد لازماً همچنین محال خود ساخته‌ای هرگز حکم محال واقعی را به خودش نمی‌گیرد.

ما از معترضین می‌پرسیم: آیا خود اسباب بوسیله اسباب پیدا شده‌اند یا بدون اسباب؟ اگر برای اسباب هم اسباب بپذیریم تسلسل اسباب لازم می‌آید و تسلسل باطل است پس باید سلسله اسباب بر یک سببی اختتام بپذیرند که خود آن سبب بدون سبب پیدا شده باشد و آن را سبب اول می‌نامند پس قادر مطلق که سبب اول را بدون سبب پیدا کرده‌اند آیا قادر بر این نیست که چیزی را بدون دخالت سببی دیگر، بوجود آورد بطور مثال نان از آرد و آرد از گندم و گندم از کشت، این همه اسباب به کشت اختتام می‌پذیرد. الآن اگر بپرسم که کشت از کجا پیدا شده پس جوابی غیر از این نداریم که بگوئیم از گندم پیدا شده پس گندم از کشت و کشت از گندم و این را «دور» می‌نامند و دور باطل است؛ بنابراین باید بپذیریم که گندم اول بدون کشت بوجود آمده و هنگامیکه بوجود آمدن یک فرد از اسباب بدون سبب ثابت شد در هر فردی این امکان ثابت می‌شود زیرا که در مقابل قدرت خداوندی تمام افراد یکسانند. فلاسفه، با تجربه محدود و ناقص خود ادعا کرده‌اند

۱- در این قسمت از کتاب «اصول اسلام» علامه ادریس کاندهلوی استفاده شده است.

چیزی بدون سبب طبیعی نمی‌توان پیدا شد؛ فلاسفه اگر تأثیر اسباب و علل و کیفیت و کمیت آن را می‌دانستند هرگز اینچنین ادعایی نمی‌کردند؛ زیرا اسباب موجد و سازنده مسببات نیستند؛ ایجاد و پیدا کردن صفت پروردگار است، جماد نمی‌تواند چیزی بوجود آورد همانطور که اسباب و علل خودشان عطیه خداوندی‌اند همینطور صفت تأثیر اسباب و علل و تمام صفات و کیفیات عطیه خداوندی‌اند و آنها مطابق با اراده و مشیت خداوندی اثر می‌کنند.

ثانیاً؛ دریافت کردن سبب و علت از تجربه ثابت می‌شود و با هیچگونه دلیل عقلی و برهان قطعی ثابت نمی‌شود مثلاً این را گفتن که فلان بیماری با فلان دوا علاج می‌شود یا اینکه آتش می‌سوزاند یا آب غرق می‌کند همه بنابر تجربه گفته شده‌اند و روشن است چیزی که با تجربه ثابت بشود قطعی و یقینی نیست بلکه ظنی است (چنانچه در ابتدای کتاب ثابت کردیم) چون در تجربه، تغییر و تبدیل می‌آید و در تجربه امکان اشتباه هم هست. بنابراین، با یک تجربه جزئی نمی‌توان حکم کلی زد؛ عقل هر چند دوربین و ریزبین باشد باز هم انتهای ادراکش محدود است؛ ثانیاً عقل از خطا و اشتباه مصون نیست؛ ثالثاً هیچ عقلی نمی‌تواند ادعا کند که تمام اسباب و شرایط و موانع آن چیز، مورد بررسی قرار گرفته‌اند لهذا ممکن است یک چیز دارای اسباب و علل متعددی باشد و برای وجود آن، شرایط و موانعی باشد و عقل؛ بعضی از آنها را درک و بیشتر آنها را درک نکرده است، در حقیقت آن اشخاصیکه معجزه را رد می‌نمایند در پشت پرده ادعای علم محیط و غیرمحدود را دارند گویا به زبان حال می‌گویند عقل ما تمام اسباب و علل جهان را بطور کلی درک و احاطه کرده است بنابراین ما حکم می‌زنیم معجزه ناممکن و محال است. حالا در این جا نتیجه‌گیری را محوّل به صاحبان خرد بکنیم و از آنها جویا بشویم آیا چنین ادعایی که بی‌بنیاد و مبتنی بر جهل و عدم شعور انسانی است تا چه حدی صحت دارد؟

دانشمندان بزرگ و معروف جهان بر آنند که دایرهٔ علوم و مجهولات جهان خلقت بقدری وسیع است که ما جزء کوچکی از آن را درک نکرده‌ایم. چنانچه دانشمند بزرگ هکسلی در رد این طور اشخاص چنین می‌نویسد: اما راه رفتن بر آب، یا تبدیل کردن شراب را به آب، یا پیدا شدن بچه بدون پدر، یا زنده کردن مرده همهٔ اینها بنابر مفهوم بالا ناممکن نیستند البته اگر ما چنین ادعا کنیم که در مورد فطرت اشیاء علم ما تمام ممکنات را احاطه کرده است شاید این گفتهٔ ما بجا بود که صفات انسانی با راه رفتن بر آب و پرواز کردن در هوا منافی هستند اما این حقیقت مانند روز روشن ظاهر است که رسیدن به انتهای علم، ممکنات بجای خود هنوز ما از الفبای آن نگذرشته‌ایم بلکه تواناییهای ما بقدری محدود است که هیچ وقت نمی‌توانیم برای ممکنات حد و مرزی تعیین کنیم،^۱ با وجود این، همه این بی‌خردان با کمال بی‌باکی چیزی را که از درک و فهشمان خارج است انکار می‌کنند!!

دومین شبهه

منکرین معجزه، می‌گویند: معجزات، مخالف با قانون قدرت هستند و هیچ چیز مخالف با قانون قدرت واقع نمی‌شود! پاسخ: در جواب باید گفت که این ادعای قانون‌مندی از چه ناحیه‌ای به تثبیت رسیده است و بوسیله کدام قانون حکم صادر می‌کنید و می‌گویید مخالف با قانون قدرت است!! ملزم هستید بیان کنید وکیل مدافع کدام قانون هستید و آن قانون چه نوعیتی دارد و چه اساسنامه‌ای برای آن دارید؟ انسانی که سرا پا نسیان و فراموشی است چگونه می‌تواند قدرت غیرمحدود خداوند را در قانونی که مدون و ساخته و پرداخته خود اوست بیان کند!! قانون قدرت، نام آن محسوساتی است که ما آن را مشاهده می‌کنیم دایره معلومات انسان از چند محسوسات بیرون نیست؛ علاوه بر این، هر روز ما چیزهای عجیب مشاهده

۱- ممکنات و ناممکنات از هکسلی ص ۱۹۷.

می‌کنیم آیا همه اینها مخالف با قدرت است یک نگاهی به عالم عناصر، عالم بصائر، عالم مرکبات، عالم نباتات، عالم حیوانات و بعد از همه به عالم انسان بیندازید هر طبقه‌ای مجموعه عجایب و غرایب درست شده اگر فرض کنیم حیوانات با قصور درکی که دارند عجایی که انسانها انجام می‌دهند را به مسخره بگیرند و بگویند: این کارهای انسانی مخالف با قوانین قدرت است، آیا این تمسخر حیوانات دارای ارزش است؟! همان نسبتی که عالم حیوان نسبت به عالم انسان دارد همان نسبت در میان عالم جسمانی و عالم روحانی است همانطور که کرشمه‌های عالم انسانی از عالم حیوانی بیشتر است همینطور کرشمه‌های عالم روحانی از کرشمه‌های عالم انسانی بیشتر است.

ثانیاً، عادت با قدرت خیلی زیاد فرق می‌کند مگر عموماً به فرق اینها توجه داده نمی‌شود؛ همانطور که در انسان دو چیز جداگانه یکی بنام قدرت و دیگری بنام عادت موجود است. قدرت انسان عامتر است رفتار همیشگی و خاص انسان را عادت می‌نامند و انجام دادن مخالف آن را قدرت می‌نامند. همینطور خداوند دارای قدرت و عادت است اکثر و بیشتر ظهور امور مطابق با عادت مستمره می‌شود لیکن گاه گاهی مختلف با عادت هم کاری می‌کند با این همه آن کار خلاف عادت از قدرت خداوند خارج نیست اشیاء را با اسباب پیدا کردن عادت خداوند است، و گاه گاهی بدون سبب پیدا کردن قدرت خداوند است؛ بنابراین معجزات و خوارق عادت مخالف با قانون عادت هستند ولی مخالف با قانون قدرت نیستند مثلاً عادت خداوند است که از نطفه علقه و از علقه مضغه و از مضغه گوشت و بعد فرزند پیدا می‌کند مگر این لازم نمی‌آید که بدون نطفه خلق کردن فرزند خارج از قدرت خداوند است، قدرت بالاتر از عادت است و بر تمام اسباب حکمفرمایی می‌کند. اگر در دنیا چیزی خلاف عادت رخ دهد همه آن را می‌پذیرند اگر چه فرد واحدی مخبر آن باشد؛ ولی معجزات و خوارق عادت اگر چه با تواتر ثابت گردند مورد تمسخر قرار می‌گیرند یک دانشمند فرانسوی در کتاب المسائل الروحیه در مورد یک زن می‌نویسد که پستان این زن بر ران چپش بود و بچه خود را از همان پستان

شیر می‌داد. حالا این خلاف عادت است، ولی همه آن را می‌پذیرند ولی هنگامیکه به معجزات می‌رسند می‌گویند: مخالف با قانون قدرت است و آن را تکذیب می‌کنند!!

شبهه سوم

منکرین معجزه می‌گویند: ما می‌دانیم که قوانین علمی سنن ثابت و لایتغیری هستند که همین ثبات و دوام آنها پایه ایجاد صنایع و اختراعات و اکتشافات گوناگون شده است، و با معجزه قوانین علمی نقص می‌شوند پس باید معجزات را تردید کنیم به عنوان مثال زنده شدن مرده توسط حضرت عیسی علیه السلام؟! چون حیات بخشیدن به یک پیکر بی‌جان هنوز از نظر علمی قابل حل نیست، و علم پزشکی و بیولوژی نمی‌تواند آن را تأیید کند. پاسخ: اولاً معجزات به قدرت خداوند ظهور کرده‌اند و قدرت خداوندی دارای حد و مرزی نیست خدایی که این جهان را با این همه انرژی و ماده از نیستی به هستی درآورده؛ آیا نمی‌تواند چیزی مانند معجزه که به مراتب آسان‌تر از پیدایش زمین و آسمان است ظاهر کند؟!.

چنانکه ولیم استائل جیونس فیلسوف مشهور انگلستان در این مورد چنین می‌نویسند: از بحثهای بالا که در مورد حقیقت و نوعیت علوم تجربی بیان شد یک نتیجه‌ای به آسانی می‌توان اخذ کرد آن این است که ما به هیچ وجه نمی‌توانیم مداخلت خداوندی را در کارخانه فطرت باطل قلمداد کنیم زیرا آن ذات توانائی که جهان را خلق کرده می‌تواند در آن اضافه و کم بکند و چنین واقعاتی برای ما غیرقابل تصور نیستند همان‌طور که خود جهان برای ما غیرقابل تصور نیست^۱.

دوماً: قوانین شما نمی‌توانند قوانین کلی باشند؛ زیرا بسیاری از ویژگیهای طبیعت تاکنون برای شما پوشیده و مخفی هستند پس شما نمی‌توانید با تجربه چند چیز یک قانون علمی کلی بسازید؛ بسیاری از دانشمندان و فلاسفه اعتراف کرده‌اند و گفته‌اند: بشر

هنوز جهان را آنطور که هست نشناخته و تمام قوانین و عوامل موثر و پدیده‌ها را بخوبی در نیافته است، و اساس قوانین علمی در عین ثابت و قاطعیت نسبی و متغیر است چون عوامل ناشناخته‌ای هم وجود دارد که دست‌اندرکاران این پدیده‌ها هستند؛ بدین ترتیب بشر همه چیز را آنطور که هست نشناخته است و علم نتوانسته همه قوانین و روابط را مهار کند؛ تازه خود انسان هنوز موجود ناشناخته‌ای است و جامعه‌شناسی در مراحل ابتدایی تلقی کرده و تازه وارد و بی‌تجربه می‌نامند و بسیاری از شعب این علوم تازه در دست تحقیق و مطالعه قرار گرفته است، بنابراین ما هنوز نمی‌توانیم به طور قاطع پیدایش معجزات را با قوانین علمی موجود نارسا و ناسازگار بدانیم چون همه عوامل در کار پدیده‌های جهان را نشناخته‌ایم.

همانطور که در گذشته پرواز بشر به سوی آسمان ارسال صوت و تصویر از یک سوی جهان به سوی دیگر حتی از مسافتها بسیار نزدیک و کوتاه با علم آنروز قابل حل نبود بلکه محال شناخته می‌شد اما رفته رفته عادی و آسان شد معجزات را نیز نمی‌توان بنابر درک نکردن (زیرا درک نکردن چیزی سبب بطلان آن چیز نیست) غیرممکن و با علم امروزی غیرقابل حل دانست.

خلاصه

خلاصه بحث در مورد معجزه این است که ما این را قبول می‌نماییم که معجزه بر خلاف قوانین جاری و عادی است و با امکانات و توانایی معمولی بشر متناسب نیست با این همه مجبور نیستیم معجزات را نوعی قانون‌شکنی توسط قانون‌گزار طبیعت توجیه کنیم بلکه صددرصد آنها را قانون تلقی می‌نماییم؛ اما از آن قوانین که هنوز به حقیقت پی نبرده‌ایم. چنانکه بسیاری از دانشمندان به حقیقت خوارق عادت اعتراف کردند در سال ۱۸۶۹ میلادی انجمن بسیار مهمی برای تحقیق در این مسایل در لندن منعقد شد که ارکان آن اشخاص زیر بودند:

سرجان لیگ عضو پارلمان، رئیس انجمن، پروفیسور هکسلی عالم طبیعت لوئیس فیزیکدان معروف، الفر دوایلز معاصر و همکار داروین در مسئله نشو و ارتقاء، مارگن رئیس انجمن علوم ریاضی و جان لوکس علاوه بر دانشمندان نامبرده فضایی زیادی در این انجمن عضویت داشتند مدت هیجده ماه مشغول تحقیق بودند در پایان گزارشی تهیه نمودند که یک قسمتش این است: «مجلس مدار خود را فقط بر تجاربی نهاده که خود مشاهده کرده است بطوری که در آن جای شک و تردید باقی نمانده است در این مجلس چهار پنجم اعضاء کسانی بودند که در ابتدای امر جداً منکر اینگونه واقعات یعنی خرق عادات بودند و معتقد بودند که این قضایا از شعبده سرچشمه گرفته است و یا آنها را اثر نظام عصبی می‌پنداشتند لیکن پس از تجربه مکرر و دقیق ناگزیر شدند که اعتراف نمایند به اینکه خرق عادت‌ها واقعیت و حقیقت دارد.

بعد از آن در انگلستان و آمریکا برای تحقیق این موضوع انجمنی تشکیل شد که ریاست آن با هیزلوب و هودسن بود. انجمن مذکور قریب دوازده سال مشغول تحقیقات بود تا در سال ۱۸۹۹ به تحقیقات خود خاتمه داد و در نتیجه صحت واقعات را اعتراف کرد رأیی که هیزلوب در این موضوع صادر کرد چنین است: «من امیدوارم که پس از چندی جلوی تمام دنیا با دلایل کافی و قطعی ثابت کنم که بعد از این جهان فانی جهان دیگری هم وجود دارد، من با چشمان خود خرق عادت‌ی دیدم که بهیچ وجه نمی‌شود درباره آن احتمال هیچگونه شعبده و فریب داد، و بعضی از جملات هودسن چنین است به زودی برای جهانیان یک سلسله اطلاعات مهمی حاصل خواهد شد، و امید است که من در ظرف یکی دو سال راجع به قوانین فطری حیات انسان تفسیرهای تازه‌ای به دنیا تقدیم نمایم اگر هیزلوب ادعا می‌کند که با ارواح مردگان صحبت داشته این ادعا راست و مطابق با واقع است».

خبرنگاری در این باب از هودسن سؤالی کرد که جواب بدین شرح دریافت داشت: «من با پروفیسور هیزلوب با هم شروع به تحقیقات نمودیم ما هر دو طبیعی مذهب بودیم

و به ماورای طبیعت عقیده نداشتیم و از تحقیقات هم غرض ما این بود که از شعبده بازیهای مدعیان روحانیت پرده برداریم لیکن اکنون من قائلم که با مردگان می شود حرف زد، و در این باب مخصوصاً دلایلی در دست است که هیچ قابل تردید نیست^۱.
با این همه آیا باز هم می توان از وقوع معجزات انکار کرد؟ مگر کسی انکار خواهد کرد که از چشمان کور و از گوشها کر و قلبش سخت و از قبول حق گریزان باشد.

۱- به نقل از علم کلام شبلی نعمانی ص ۱۰۴-۱۰۵.

وجود فرشتگان

وجود فرشتگان از معتقدات تمام ادیان آسمانی است، و تمام کتب آسمانی وجود فرشتگان را تثبیت کرده‌اند. در حقیقت بعد از اثبات وجود خدا و وحی و نبوت نیازی نیست که به اثبات وجود فرشتگان با استناد به دلائل عقلی بپردازیم زیرا آنحضرت صلی الله علیه و آله که راستگوترین فرد بشریت است از جانب خداوند که آفریننده جهان و جهانیان است و از همه آفریده‌ها و مخلوقات خود آگاه است به ما خبر داده‌ها که موجوداتی بنام فرشته و شیطان و جن وجود دارد و این چنین موجوداتی از ممکنات بشمار می‌آیند و هر چیزی که عقلاً ممکن باشد و دلیل نقلی (خبر) بر وجود آن دلالت کند پذیرفتن وجود آن چیز واجب و لازم است. بعضی وجود فرشتگان را بنابر اینکه با حواس پنجگانه نمی‌توان به آنها دسترسی پیدا نمود انکار کرده‌اند و اینها برای انکارشان هیچگونه دلیل عقلی یا نقلی ندارند فقط به آن گفته مشهورشان (که اگر فرشتگان موجود می‌بودند پس باید آنها را می‌دید) متوسل می‌شوند ولی باید دانست که حس تنها راه شناخت حقایق نیست بلکه راههای دیگری نیز برای شناخت حقایق وجود دارد (چنانکه در شروع کتاب ثابت کردیم) که توسط آن می‌توان به وجود فرشته اعتراف کرد؛ ندیدن و درک نکردن چیزی، دلیل بر نبودن آن نیست. منکرین فرشتگان عقل خودشان را نمی‌توانند ببینند و درک کنند اگر عدم درک و ندیدن حقیقتاً دلیل بر نبودن آن چیز باشد پس منکرین وجود فرشته بی عقل محض هستند و کسی که بی‌عقل باشد قول و نظر او فاقد ارزش و اعتبار می‌باشد.

منکرین وجود فرشته که عموماً طبیعت پرست هستند اصلاً قوام طبیعت را دیده‌اند؟ طبیعت چگونه و چه شکلی است؟

اینها جوابی غیر از اینکه بگویند: طبیعت در باطن هر نوعی از انواع جهان نهفته است و فقط عمل و اثرات آن محقق و ظاهر می‌شود و چگونگی و حقیقت طبیعت برای هیچکس معلوم نیست، ندارند.

ما هم می‌گوئیم: فرشته و شیطان از چشم‌ها پنهان و در هر جای جهان وجود دارند و فقط عمل و اثرات آنها محقق و ظاهر می‌شود و آن عمل نیک و بد انسان است که دلالت بر وجود برانگیزنده‌ای برای این عمل می‌کنند چنانچه امام غزالی در کتاب احیاءالعلوم می‌فرماید: هرگاه دو چیز مخالف و متضاد پیدا شوند مسلماً دو سبب متخالف و متضاد در کار می‌باشد این موضوع یک قاعده طبیعی کلی است زیرا پیدایش هر چیزی سبب و علت خاص دارد مثلاً وقتی در جایی روشنی می‌بینیم می‌فهمیم که چیزی مانند چراغ مثلاً در آنجا وجود دارد که سبب وجود روشنی آن محل گردیده است، و همینکه دیدیم دیوار یا سقفی سیاه شده می‌دانیم که این سیاهی مولود چیزی از قبیل دود می‌باشد که با آن دیوار یا سقف تماس پیدا کرده و آن را سیاه نموده است، پس سبب روشنایی چیزی است و سبب سیاهی چیزی دیگر، هکذا طبق این قاعده کلی کارهای نیک انسان سببی دارد و آن عبارت است از خاطره قلبی و غیبی که از عالم روحانی و نامرئی بنام ملائکه برای او عارض می‌گردد همچنین کارهای بد انسان نیز ناشی از علت خاصی است که با سبب کار نیک او مخالف می‌باشد و آن عبارت است از وسوسه‌های قلبی او که نیز از عالم روحانی پنهانی بنام شیطان در قلبش حادث می‌شود.

بنابراین، وجود فرشته معقول بوده و خارج از چهارچوب عقل نیست.

سوال: چرا ما فرشتگان را نمی‌بینیم؟

پاسخ: چونکه حواس ما مادی است و فرشتگان موجودات غیرمادی و از عالم روحانی هستند بنابراین شکل و قیافه آنها از ما مخفی و پوشیده است.

ثانیاً، چونکه اینها موجودات لطیفی هستند و بنابر لطافتی که دارند از نظر ما مخفی هستند و ما نمی‌توانیم آنها را مشاهده کنیم، بطور مثال اگر یک بطری خالی را بردارید و

نگاه کنید هیچ چیزی در آن مشاهده نمی‌شود در حالیکه همه قائلند که بطری خالی پر از هوا می‌باشد حالا مرئی نبودن هوا و درک نکردن آن با چشم دلیل بر نبودن آن نیست و این یک حقیقت اجتناب‌ناپذیر است.

سؤال: شما مسلمانان قائلید که فرشتگان بر کارهای خیلی مشکل و امور سنگین توانایی دارند چطور ممکن است چیزی لطیف دارای چنین قدر بزرگی باشد؟
پاسخ: تأثیر چیز لطیف و نورانی خیلی قویتر از اجسام دیگر است آیا آتش، بخار، برق، آب اجسام لطیفی نیستند؟ بلی! ولی مع ذلک از قدرت‌مندترین اشیاء به شما می‌آیند! آیا مگر جرثقیل و بلند کردن چیزهای خیلی سنگین را بوسیله آن مشاهده نکرده‌اید؟ این همه با قدرت برق است و برق چیز لطیفی است بنابراین نباید قدرت اشیاء لطیف را انکار کرد.

سؤال: شما می‌گوئید: فرشته می‌تواند تغییر شکل دهد و حال اینکه تغییر شکل دادن ممتنع می‌باشد؟

پاسخ: چیز لطیف می‌تواند تغییر شکل دهد و تغییر شکل ممتنع و محال نیست مثلاً آب را در نظر بگیریم که در غالبهای مختلف تغییر شکل می‌دهد.

معاد

اعتقاد برپا شدن قیامت یکی از اجزای ایمان می‌باشد بطوریکه بدون اعتقاد به قیامت ایمان تکمیل نخواهد شد و در حقیقت معاد یا قیامت زائیده ایمان به توحید و نبوت است، یعنی اگر کسی وجود خدا را بپذیرد و نبوت را اهم بداند ناچار معاد را نیز در کنار توحید و رسالت قبول می‌کند؛ یک شخص می‌تواند خداپرست باشد ولی پیامبران و یا معاد را انکار کند ولی کسی که خدا را قبول کند و بعثت پیامبران را بپذیرد نمی‌تواند از وقوع قیامت سرباز زند.

تمام ادیان آسمانی وقوع قیامت و زنده شدن دوباره را بعد از مرگ در رأس بیانیه‌های خود قرار داده‌اند، و این پافشاری پیامبران دلیل واضحی است برای برپاشدن روز رستاخیز و چنانچه در شروع کتاب گفتیم یکی از راههای شناخت حقایق (خبر دادن) است آن هم اخباری که توسط افرادی که در مورد صدق و دیانت آنها اطمینان خاطر داشته باشیم. به اتفاق کلیه انسانها، راستگوترین و راستبازترین افراد بشر انبیاء و پیامبران بشمار می‌آیند؛ لذا باید وقوع قیامت را (که انبیاء مردم را بوقوع آن اطلاع داده‌اند) پذیرفت.

علاوه از این، عقل بر اساس قضاوت عادلانه خودش و براساس حکمت و عدالت و مهربانی و رافت خداوندی وقوع روزی را که پرونده‌های تمام مخلوقات بسوی خالق ارجاع می‌گردد را یقینی تلقی می‌نماید.

معاد از دیدگاه عقل

لحظه‌ای به خود آئیم و از خود بپرسیم: آیا نظام شگفت‌انگیز جهان با تمام شکوه و عظمتش بیهوده و بدون علت بوجود آمده و هیچگونه فلسفه‌ای ماورای آن نهفته نیست؟!

آیا این جهان طبیعت با تمام موجودات آسمانی و زمینی و موجودات معدنی و گیاهی با تمام یکنواختی خویش با سیری که دارد بدون هدف است؟!

آیا این انسان که افضل و اکمل و اکرم تمام مخلوقات است بیهوده آفریده شده تا چند روزی با مشکلات و سختیها سر و پنجه نرم کرده و بعد از آن نابود و خاک و از صفحه هستی محو شود؟!

بگذارید عقل در این مورد بیندیشد و بعد از اندیشیدن قضاوت کند. هر عقل کاملی بعد از اندیشیدن در این مورد قضاوت مثبتی خواهد کرد که آفرینش برای جهان دارای هدفی است، و خداوند این جهان را بیهوده نیافریده است.

و انسانی که دارای وجودی منظم است و تمام وجودش تحت فرماندهی سر می‌باشد با اینهمه شگفتی‌ها بیهوده آفریده نشده است...

و این جهان بزرگ ابتدایی داشته و هر چیزی که ابتدائی دارد صددرصد انتهایی دارد و طبعاً انتهای همیشه بیانگر نتیجه می‌باشد پس با این حساب جهان نیز انتهایی دارد که همان روز رستاخیز می‌باشد که در آن، نتیجه عمر طولانی جهان با تمام ساکنینش معلوم می‌گردد. چرا؟ چون کار بدون هدف و مقصد محال است، و سیر جهان مستلزم نهایتی با سکون و آرامش است چنانکه خداوند آخرت را جهان آرامش و سکون قرار داده می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾ [غافر: ۳۹].

«و آخرت همان سرای پایدار [و جاودانه] است».

دوماً: دنیا محل جبهه‌گیری و تصادم می‌باشد، همیشه دو چیز متضاد در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و جریاناتی را نمودار می‌کنند انسان نیک و پارسا متضاد با انسان گنهکار و عاصی می‌باشد این دنیا محل جبهه‌گیری و آخرت محل بازتاب نتیجه این جبهه‌گیریهاست، در این دنیا نه نیکان را پاداش خوبیهایشان داده می‌شود و نه گنهکاران را کیفر بدیهایشان داده می‌شود؛ زیرا این جهان جای کیفر و پاداش کامل نیست قبل از اینکه

نیکوکاران و بدکاران به جزای اعمال خود برسند از دنیا می‌روند ظالمان و تبهکاران با همه ظلم و تعدی و تجاوز و جنایت از بهترین وسائل دنیا و مظاهر زندگی بهره‌مند بوده‌اند و همیشه ظلم و تعدی را پیشه قرار داده‌اند بدون آنکه حق مظلومان و ستم‌دیدگان از آنها گرفته شود و مورد مواخذه قرار بگیرند پس باید جایگاهی باشد تا نیکان پاداش اعمال خود و بدان سزای اعمال خود را بچشند و برای تشکیل چنین دادگاهی علنی باید مکانی باشد که قبلاً هیچگونه فسادى در آن رخ نداده باشد و از بدو خلقت خودش هیچگونه هیاهوی را در خودش ندیده باشد، آری، آن جایگاه میدان محشر و آن روز روز قیامت می‌باشد.

سخنی در مورد جزئیات قیامت

احوال و واقعات قیامت را نباید لازماً درک کنیم بلکه همین قدر که پیامبر ﷺ از آن خبر داده کافی است و باید وقوع آنها را پذیرفت اگرچه چگونگی و کیفیت آنها برای ما روشن نیست در این مورد حضرت علامه محمد منظور نعمانی بحث جالبی دارند که با ایراد این بحث کتاب را به اختتام می‌رسانیم.

مولانا می‌فرمایند: «آگاهی کامل به اجزاء آخرت فقط از طریق نبوت امکان دارد، کلیه پیامبران امتهای خود را از تفصیلات آخرت، بهشت و دوزخ اطلاع داده بودند اما آن امت‌ها آن مطالب را بطور کامل به خاطر نسپردند لذا فقط از طریق قرآن مجید که به آن حضرت ﷺ نازل شده و نیز احادیث رسول اکرم ﷺ می‌توان به تفصیل و جزئیات آخرت آگاهی پیدا کرد.

ناگفته نماند که هیچ مطلبی از قرآن و سنت چنان نیست که از نظر عقل ناممکن و محال باشد».

مولانا در رابطه با این شبهه که چرا جزئیات آخرت بالاتر از علم و عقل است می‌نویسند: «در رابطه با این شبهه باید عرض کنیم که چون ما احوال آخرت را هنوز مشاهده نکرده‌ایم بسیاری از امور آن را تعجب‌آور تصور می‌کنیم و بهمین دلیل است که

بعضی چیزها را مشکل و بعید از عقل می‌پنداریم بچه‌ای که هنوز در شکم مادر بسر می‌برد اگر به وسیله‌ای به او گفته شود که بچه جان! تو بزودی وارد جهانی می‌شود که در آن زمین پهناوری، قرار دارد و دریاها بزرگی و آسمان بلندی و خورشید و ماه و ستارگان بیشماری وجود دارند هواپیماها پرواز می‌کنند، قطارها حرکت می‌کنند، جنگ‌هایی اتفاق می‌افتد، از توپ و بمب اتم استفاده می‌شود و غیره...

مسلم است که برای یک بچه بسیار مشکل است که این چیزها را باور نماید زیرا جهانی که او فعلاً در آن بسر می‌برد؛ بسیار محدود و مساحتش بسیار کم است. در واقع جهان آخرت در برابر این دنیا بسیار گسترده و نهایتاً پیشرفته‌تر خواهد بود؛ همانطور که دنیای ما در مقابل شکم مادر چقدر بزرگ و گسترده است!

همانطور که بچه پس از تولد تمام چیزهایی را که دور از عقل می‌دانست بچشم سر، مشاهده می‌نماید؛ همانطور انسان پس از ورود به جهان آخرت تمام چیزهایی را که پیامبران خبر داده‌اند مشاهده خواهد نمود. بهر حال علت اینکه عده‌ای از مردم گاهی درباره‌ی پاره‌ای از امور اخروی، مبتلای شک و تردید شده و آن را شگفت‌انگیز می‌دانند، این است که علم و مشاهده انسانها بسیار محدود است. لذا در این خصوص باید صرفاً به سخنان خدا و رسول وی اعتماد کرد و آن را حق دانست این مطلب از نظر عقل و فطرت کاملاً درست است که ما چون آخرت را ندیده‌ایم باید به سخنان کسی اعتماد کنیم که آن را دیده و درباره‌ی آن خبر قطعی می‌دهد.

رسول خدا ﷺ کسی است که صداقت و پاکی وی ثابت شده است لذا هر آنچه او از طرف خداوند متعال خبر داده است ما باید بپذیریم و یقین کنیم که کاملاً درست و حق است».

(آمن بالله وبالیوم الآخر)

«ایمان آورده‌ایم به خدا و روز رستاخیز»

در تاریخ ۱۳۷۹/۱/۱۱ نگارش کتاب به اختتام رسید.